

با ایشان گفت که زانها و ناصح و خبر خواه را نباید که ننگ بکند و من دوست و بر خواهم اگر نصیحت مرا قبول کنید نجات یابید
 مانند بی توئی ناصح و خبر خواه و امین نزد ما و هر چه بگوئ از رای تو تخلف نکنیم گفت میباید که هیچ قوی یا پیغمبر خود مباحله
 نکواند که مثل یک چشم بر هم زدن هلاک شدند و ما و شما و هر غافل یا غافل ایام که همین محمد ابو الفاسم پیغمبر است که انبیا ایشان را دارند
 قدم او پس چگونه با تقس و عیال و قوم خود سپرد و کسید و خود را هلاکت اندادید علاوه بر این پیغمبر است که سنادها بر توئی
 بدیشان میجه او در خضوع آمد اند و مرغان در هوا بالهای خود را سرازیر نموده و بر روی زمین پهن شده اند و در جنبه دان
 ایشان چیزی باقی نمانده و کوهها حرکت در آمده اند و دود عالم را گرفته و بارهای ابرهای سرخ در بالای سرها منقرضند و مانند این
 شدت که ما و فضل را بدست اینم از او این فصل چه مناسبت است نکا کنید بجه که با آن چهار نفر چگونه دست خود در بطرف شما
 بلند نموده اند و انتظار میکشند که خوب هید با ایشان اینها هر علامت عذاب است بخدای عسی و عسی و عادی و عادی که اگر یک کلمه
 مباحله کند دیگر خاوه میجه ما نخواهد بود و اهل و مالی از برای باقی نمانند و چون نگاه کردند مجموع آنچه گفته بود دیدند چشم
 خود و تحقیق ظاهر شد بر ایشان علامت عذاب نزدیک شد که هوش از سر ایشان بدو و دو و اعضا ایشان بلرز و افتاد مانند
 تخت خال اگر ایمان بیاورید سالها شود در دنیا و آخرت و فرات استراحت این میجه شما حاصل شود و اگر نترسیدین خود را نمیکنید
 دوست از نزدیک و شرافت ظاهری دور و نه بر نمیدارید و دل بر نمیکشید از آن من هر کجا نمیکویم که البته بکشید دست بردارید لیکن
 با او صلح کنید و شما طلب مباحله از نموده و سبقت نموده اید و او نیز فوراً قبول نمود خواهش شما را و بوعده خود وفا نمود و انبیا کاکار
 که میکشید میکشند و تخلفی در قول و عهد و وعده ایشان نیست حال شما را ضعیف کنید و او را بنعذاب را که عاجل است از خود دور
 نمائید و ناخبر بپندارید که فضا و شما و شما بعین مباحله پوشش است و عفو که عذاب دیدند با ابالمشی پس تو این محبت را بقوم خود
 نموده برو نزد محمد و با او عهدی صلحی فرارده و او را از ضعیف کن و التماس کن که دستم خود را از منافرت بکنم تا با ما فراری هید
 پس من در رفت نزد پیغمبر عرض کرد السلام علیک یا رسول الله اشهدان لا اله الا الله الذی انبعثک و انت و عیسی
 الله عز وجل مرسلان و بعد از اظهار خود بتبلیغ مدعای قوم و اظهار نمود و جناب رسول خدا امیر المؤمنین را فرستاد بجه
 مصالحه با قوم هر نسبتی که صلاح داند و رای و قرار کرد و آن حضرت رفت نزد ایشان و مصالحه فرمود با ایشان که هر یک
 هزار حله و هزار شتریم بدهند بطریق خریه نصف را در محرم و نصف را در رماه و رجب و ایشان را او در نزد پیغمبر و افراد خود
 با ذلت تمام و بجز بیست پیغمبر قبول نمود و مصالحه آن حضرت را و فرمود بخدا قسم اگر مباحله میکردید با من از دیر این کسانند
 عالم این و او بر شما انفس میکردانید و بیک طرفه العیسی میباید تا بخیران و آن بلاد و هر کجا شما را میسوزانید پس پیغمبر را
 نمودند با اهل خود مسجد جبرئیل نازل شد که یا محمد خدا تعالی ترا اسلام میرساند و میفرماید که موشی مباحله کرد با قارون و
 هب را و برادرش هرون بود و از من خواهش کرد که او را با ما لشن بین فری و بر د و زمین طلعت و از نموده قارون و ما لشن را فرو
 برد بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم که اگر مباحله میکردی با آن جماعت که در زیر کسا بودند از اهل بیت تو با تمام اهل زمین
 و تمام خلائق هر اینه لشن از پاره پاره میکردم و کوهها را پاره پاره میکردم و زمین را از جای خود میکندم که دیگر که
 قرار نگیرد و تمام خلائق را هلاک میکنم پس پیغمبر چون کرد و صورت خود را بر زمین گذاشت و ما لشن بعد از آن دشنهای
 خود را بلند نمود که سفیدی ز پر بغلش پیدا شد و فرمود شکر اللهم سه مرتبه و چون از دشنه آن جناب گذشت و سر و دوش
 ظاهر شد اصحاب پس شدند فرمود شکر میکنم خدا را بر این که مرا می که بمن و مباحله بدینم کرد و الحمد لله رب العالمین
 بجه که من بسیار بی از منقرض و محذین نقیصه کرده اند و نقل نموده اند تفسیر و التیم از اهوئی را باینکه ستاره در خانه

ایشان گفتند

و بشیرین مخلوط با مسلمین چه میکردند و نلبه از برای جناب و خدا نان خود میکردند و بر منه طواف میکردند و آن حضرت را خوش بنامد که چه کنند و این زمانها که در جاهلیت شایع بود و بعد از آن سوره براءة نازل شد و امر که جناب قدس علیه السلام پیغمبر خود را که بکشد و شرکین را هر که باشد که آنها بشیر و عهد گرفته بودند از پیغمبر و سال فتح مکه نامدنی معین که آنجا ایشا صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو و مقرر شد که چهار ماه از ایشان عدد شوند و آن گاه ایشان را نیز بکشند و در راه ایستاد شوند و ابتدا ی چهار ماه از دم زخمی بود و نادم ربيع الآخر بعد از آنکه آیات اول سوره براءة نازل شد جناب رسول خدا فرمود که ابو بکر آنها را ببر مکه و براهل مکه بخواند در وقت صبح و قرآن در می و چون ابو بکر بیرون آمد جبرئیل نازل شد بر رسول خدا و گفت یا محمد جناب قدس الهی بمن فرماید که بنیاد را کند سوره براءة را بر اهل مکه مگر کسی که از تو باشد پس جناب رسول خدا امیر المؤمنین را طلبید و فرمود یا علی برو از عقب او و بگو ایات مذکور را از ابو بکر و خود ببر و بخوان آن گاه جبرئیل گفت یا رسول الله نه اینست که اسناد السهوی با خطای از تو یا خدای تو شده باشد نه از آن مقوله است که بنیاد بی در افعال ظاهر شده باشد بلکه حکمت مقتضای غزل و نصب است که مردمان ضعیف العقول بفهمند که مقامیکه برادرت علی بن ابی طالب کرم بکران قابلیت نیست هر چند در نظر آن ضعیفان و بگویم از مرتبت دهند بر علی و از این بهتر و توانا و دانند و قدسیر اما حسن عسکری این بنیاد نیست که بعد از مراجعت ابو بکر عرض کرد خدای تو بادید و منادم مگر غرض و کرمی از خدا و رسول خدای در من ظاهر شد که باعث این غزل و استخفاف کردیده فرمود نه ولیکن خداوند علی عظیم را امر فرمود که بنیاد نکند مگر کسی که از من باشد و اما قبحه زحمتها و مشقتها که در راه ماکشید مرتبه مصاحبت ما بجهت قبحه بعد از و سایر درجات و مراتب که از برای تو مهیا کرده اند بشرط آنکه بر دوسی ما باقی بمانی و در عرصه مقامت حاضر شوی نزد ما و عا کرده باشی یا نه عهد و میثاقی که از تو گرفته شد در آن وقت از اختیار شعیان ما خواهی بود و از کار و دستان ما نخواهی بود و بمناسب بلند و مرتبه او چند خواهی رسید پس آنحضرت از عقب او رفت و در منزل دعا با او رسید و ایات را از او گرفت و او مضطرب شد و پس رسید که امری اتفاق افتاده فرمود نه ولیکن جبرئیل نازل شد و از جناب قدس الهی امر صادر شد که باید کسی بر که از خودش باشد و در بعضی احادیث وارد شده که سپید فقر با اتفاق ابو بکر بودند و بدست شریعه بودند که از برای پیغمبر نوح کنند و پنج شتر از برای خود و در بعضی احادیث وارد شده که پیغمبر فرمود برادر من موسی مناجات کرد با خدای عز و جل و بر کوه طور خدای تعالی با او شکی داد و دلدار پیغمبر و امر فرمود که برو نزد من و من و منس که ما همراه تو هستیم و با وجود این در جواب عرض کرد که از ایشان ادعی کشته ام و میترسم و در بجای دیگر گفت که طلاق لسان ندارم و بدنهایی نمیتوانم رفت کیون با من شریعت کن در این امور و من علی را فرستادم مکه و امر نمودم که آیات بر او بخواند بر اهل آن و حال آنکه و تعالی آنکه خلق عظیم از ایشان کشته بود و همه بخون و کشته بودند و با وجود این ترسید و نزد دی انو ظاهر نکردید و از ملائمت ملائمت میکنند احتیاط نکرد و آمد مکه و از آن جارفت برفات و از عرفات مراجعت نمود بمشعر الحرام و از مشعر الحرام آمد بمحیی و قربانها را ذبح نمود و سر خود را تراشید و وقت بالایی کوهی که مشرف بود بر مکه و معروفست بشعب بر آمد آن گاه بعد از بلندی رسید فرمود الا اسمعوا انما الناس اثنی رسول الله الیکم بعد از آن فرمود براءة من الله و رسوله فانه ابه از اول سوره را بعد بلند خواند و مکرر میفرمود و شمشیر خود را برهنه نمود که برف آن خیمه ها را خیز نموده بود و هر که میداد شمشیر خود را و بعد از بلندی میخواند چون مردم شنیدند صدای آن حضرت را گفتند این کیست در میان مردم صدای میزند که گفتند علی بن ابی طالب است و پیغمبر است که است غبار از او و عیش و شکر که جرات کند و در میان صد هزار با تجاوز و به

این طریق فریاد زدند و سه روز ایام تشریف دومی ماند و هر روز صبح و شام همین طریق صدا می‌هوا و نگاه مشرکین بنظر او
 بلند گفتند و عتت را بگو که دیگر عتدی را و باقی نماند و نیست از برای او و شما نزد ما مگر شمشیر و نیزه علی الخصوص بر او
 عربین عبدود که فانی و امیر المؤمنین بود و نام ایشان خدای سعید بود که گفتند اگر بر اصرار داری ابتدا کنیم در جنگ
 کردن تو امیر المؤمنین فرمود **هَلْ لِي بِسَيِّئِ الْخَوَاتِمِ** بپایند زدن و با چرخه فراموش نمودید در جنگ بدر و احد و احزاب
 آنها را تاباندا و شما بپای و دم بعد از آن قضاء آیام حج و مراجعت حضرت بمدينه در کمال نام و نای علی مدند و جبریل نیز چند روی
 بود که نازل شد بود و اخبار ننموده بود بر رسول خدا در خصوص حضرت که چه قسم بر او گذر شده و رسول خدا بسیار متشوش
 و اندوهناک بود مرتبه که خرن و اندوه از روی مبارکش پدید بود و از شدت هم و غم صحبت با زنان خود را موقوف داشت
 و مردم متعجب شدند بودند بعضی می‌گفتند شاید خبر مرگ خود را شنیده است تا آنکه از برای خبر رسانید است با بود و گفتند که ترا
 منزلت و تفریح نزد رسول خدا هست تحقیق کن که سبب هم و غم چه چیز است بود و خدمت آن جناب مد و کیفیت اضطراب
 عرض پیغمبر رسانید فرمود نه از برای ارم و نه خبر مرگ من رسید است و لیکن متدبست که اطلاع از احوال علی ندارم و وحی نیز نازل
 نموده و بسیار متشوش می‌باشم و خداوند عالم مراد علی نه خصلت گرفته فرموده سه خصلت آن از برای من بکار آید
 و درونای آن از برای خرم بکار آید و درونای بکر است که من از آنها انهم و دو نای بکر که از آنها ترسانم و قاعد پیغمبر این بود
 که چون آن جناب نماز صبح را منبر می‌برد روی خود را سمت منته می‌داشت تا آنجا که طالع می‌کرد و مشغول فکر و تعقیب بودند
 و علی بن ابیطالب که در صفت دل نیست سر حضرت می‌نشست می‌گفت ای ایستاد محاسب الامر رسول خدا روی خود را بر مردم می‌کرد
 و مردم در خدمت رفتن از بی کار و شغل خود از او می‌گرفتند و می‌رفتند و چون امیر المؤمنین روانه مکه شدند این شغل را بیکدیگر
 تفویض نفرمود و چون بخروج از نماز تعقیب ناگه روی خود را بر مردم می‌کرد و مردم از آن می‌گرفتند و می‌رفتند پس روی
 از روزهای عادت هر روز روی خود را بر مردم کردند که از آن دهند بیکت متعجب میشدند و می‌رفتند و بود برخواست و از آن
 خواست و عرض کرد که شغلی دارم بخوام مخصوص شود فرمود برو و ابوذر از مدینه بیرون آمد که برود با سقیای امیر المؤمنین تا
 هر جا او را به بیند یا سزای از احوال و بگرد چون که پیغمبر بسیار متشوش بود چون فلبلی از راه رفت سوار علی زد و در میان شد
 چون بک نظر کرد دید مولای متقیان است پایشان آمدند از شترهای خود و یکدیگر را در بر گرفتند و بوسیدند نگاه ابوذر عرض
 کرد مدتی نبودید و منادرم دلم بخواند که شما قدری هوار و بیانی حرکت کنید بلکه قدری توقف بفرمایید تا من پیش بروم
 و بشارت فدوم ترا به پیغمبر دهم که بسیار پیغمبر عیسی و اندوهناک است و همه ما با اجالت ندوه و اندوهناکیم پس حضرت نای فرمود
 و ابوذر بیخجل روانه شد تا آنکه خدمت حضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله بشارت باد ترا من و دو چیز است بشارت تو عمر
 از علی ابن ابیطالب وارد شد حضرت بسیار خوشحال شد و فرمود از برای تو باد بعوض آن شتر هشت نگاه آن جناب سوار شد
 و مرتبه سوار شدند چون امیر المؤمنین پیغمبر را دید شتر را خوا تا بند و پیاده شد پیغمبر نیز پیاده شد و دست در
 کردن یکدیگر و او بودند پیغمبر میان چشمان او را بوسید روی خود را بر دست امیر المؤمنین گذارد و کریم بسیار بکرد
 و امیر المؤمنین نیز کریم است از خوش حالی آنگاه حضرت فرمود چقدری فدایتو یادید و منادرم که وحی بمن پیرو سید و از امان
 من برید شد پس حضرت امر که بقیه خدمت آن جناب بنان نمود و آن جناب فرمود که خدا این تعالی بهتر از من میداند است
 امر کرد تا او را غل کردم و تو را خدا فرستاد و این حکایت جماعی مفسرین و محدثین است طبری و قادی و بلاد در بی شکی
 و سدی و ثعلبی و واحدی و قرطبی و مشیری و شمع و احمد بن حنبل و ابن بطریق و محمد بن اسحق و ابوعلی موصلی و انجمنی و شما

هر يك از علمای غایب و درگاههای خود انجمن از حضرات پیغمبر چون عروه بن الزبير و ابو هريره و انس و ابو رافع و عبدالله بن عباس و غیره
ایشان روایت کرده اند و علمای شیعه هم از جمله ائمه بر امامت و فضیلت اجناب بر خلفای ثلاث دانسته اند و پیغمبر
هرگز ابو بکر و عمر را بجای خود و امری تعیین ننمود و چون او را از برای این مطلب جریب تعیین کرد بلافاصله عزل نمود
علی را فرستاد و هرگاه او قابلیت این امر جریب را نداشته باشد چگونه صلاحیت داشت عامه را دارد و از اجماع امکا هم
فرق انام در جمیع بلاد تواند نمود هکذا هم از صادق و علی و پیغمبر دانسته بود که تاگاه امیر المؤمنین
آمد و پیغمبر فرمودن منک شبها من عینی بن کرم شبها من لایم زای عینی اگر نه ترس این داشتم که طوایف امتان من بگویند
دشمن تو آنچه نصاری در شان عینی کنند مرا به میگویم و در آن تو سخنانی که هیچ صلیحی نگوید مگر آنکه اصل
مجلس خاکی بود از برای تیرک و تهن و محشم و دویدن خود با اندکس از دو نفر و چون بکر از قریش منقر شدند
و کشته و بکر خیری باقی نداشت از برای پیغمبر حق آنکه او را شبیه عینی کرد و خدا تعالی نازل کرد و الا ضرب این کرم مشا
تو منک من بعد من تا آخرایه سیم پنجم و چون این آیات نازل شد حادث بن عمر و عینی منقر شدند و گفت اللهم ان کان
هو الحق من عندک فامطر علینا اجاره من السماء و انما عذاب الیم پس جناب قدس الهی نازل ساخت بر پیغمبر خود این ابدا
و ما کان الله لیعقبنهم و انت فیهتم و ما کان الله معذبتهم و هم یستغفرون پس فرمود سول خدا با و که یا قویه کن تا خدا ترا
عذاب نکند با از پیش ما بر و ان ملعون گفت یا محمد آنچه بجهت طایفه خود فرموده از کرامت چیزی از ان و این در سایر قریش
قرار ده فرمود نصیب از این نیست بلکه با جناب قدس الهی است گفت یا محمد کواهی میدهد و اوصی میشود و قلم بر تو بر کفر
ولیکن هر دم و در اینجا پنجاهم پس شتر خود را طلب نمود و سوار شد و براه افتاد و چون از مدینه بیرون رفت سگی از اسنان فرق
آمد و بر سر او خورد و مغز سرش نرم شد تا نگاه این به نازل شد سیال تا تل عذاب واقع للکافین لیس له دافع من الله و
المعارج راوی گوید عرض کردم ما این ابدا چنین بخوانیم حضرت فرمود که بهین طرف جریبل نازل شد بر محمد و بهین طوری که
معصوم حضرت فاطمه ثبت شد است بعد از ان پیغمبر فرمود عینا صین که در اینجا بودند که حال بر مید بر سر رفیق خود که از
خدا آنچه خواست باور رسید هشتاد و ششم شیخ مفید روایت کرده است از انس بن مالک که گفت من و ابوفد و سلمان و
یزید بن ثابت و زید بن ارقم در خدمت رسول خدا نشستیم بودیم که تاگاه حسین داخل شدند جناب رسول خدا چون ایشان
دید در بغل گرفت و بوسید و ابوذر را نهاد بر روی ست پای ایشان و بوسید و بر چپهای خود نهاد و بعد نشست
نزد ایشان تا گفتیم ای ابوذر عجب است از تو که مردی پیری از اصحاب محمد میباشد و کمال تقرب داری نزد ان سرور از برای دو
صغیری زبیدی هاشم بر مخزنی و بر دست پای ایشان می افتی و بوسیدی گفت بلی اگر آنچه من شنیدم از رسول خدا و ان
ایشان شنای شنید بد مرا به پیش از من میگردد گفتیم چه شنید گفت شنیدم که علی میفرمود یا علی بخدا قسم هرگاه
کسی بدزد بکیر و نماز کند ما آنکه مثل خوب بوسید بشود رفته و نماز پیش نفعی بخالد بن عقی میخشد مگر محبت تو یا علی هرگز
منو تسل شد بخدا محبت شما بر خدا لازمست که او را در نکند پس ابوذر برخواست و بیرون رفت و ما رفتیم نزد پیغمبر و عرض
کردیم که ابوذر چنین و چنان نقل کرد از برای ما فرمود راست گفت و الله اسما که شنیدم و من بر روی خود خاند
کسی که ناسنکوتر از ابوذر بوده باشد بعد از ان فرمود که خدا تعالی مرا و اهل بیت مرا خلق نمود پیش از انکه آدم را خلق
کند زبکون و هفت هزار سال و از صلب ظاهری بر جم ظاهر و ما را نقل کرد تا ما دیدیم بوجود عرض کردیم کجا بودید و چه
صورت بودید فرمود شعی چند بودیم یعنی صورتی از نور دیز بر عرش الهی بتجمع نمود پس بتجدید و از انجمن

هفته
هشت را
۳

بعد از آن فرمود که چون بمعالج رفتی و بسبب اللطف رسیدم جبرئیل را مانده اند و گفت من گفتم ای محبیب من در چنین حالی این
جدا میشوی گفت اگر بکدام قدم از این مکان بجاور کنی بروی بال من خواهی شد و سخت بعد از آن رفتی گفت که خدا خواست تا که
و چون رسید که ای محمد مطلع شدم بر زمین اطلاع عظیمی و توانا از مخلوقات روی من انتصاب کردم و مقام انبیا کرد و انبیا
بار دیگر اطلاع کامل حاصل شد و علی اختیار کردم و او را وصی تو و وارث علم و امام بعد از تو نمودم و از صلب شما دو نفر
ذریه ظاهر و ائمه چند که منزه و معصومند از گناهان ایجاد کردم و همه را از زمان علم خود قرار دادم و اگر شما نه میبودید
نه دنیا را خلق میکردم و نه آخرت را و نه دوزخ را میخواهی به بیبی اهل بیت خود را گفتم بی بی پس نذر رسید که سر خود را
بالا کن چون نظر کردم نور علی و حسن و حسین را تا آنکه مهادی که رواندم بود دیدم و نور مهادی در میان ایشان مثل کوه
دری درخشان می نمود که تمام خداوند اینها باشند فرمود اما این که بعد از تو ذریه تو خواهند بود و این نور و از دم قائم
مهادیست که زمین را مملو از عدالت کند و دلهای خشنه و شکسته را شفا خواهد داد عرض کردم فدای تو شوم بفرمایید
غریب فرمودی فرمود از این عزیز تری هست که جمعی هستند در میان شما که این سخنها را از من میپشنوند و با وجود این کبریا
میروند بعد از آنکه ایشان را خدا هدایت کرد ایشان گفتند خواهند بود و ذریه من خواهد بود و از برای ایشان خدا ایشان را
از شفاعت من محروم گرداند **طهر** از تمام اینها که چنانچه بن جناده یهودی که از یهودان خبر بود آمد خدمت من
و بعضی مسائل پرسید از آن حضرت و چون جواب شنید مسلمان شد بعد از آن عرض کرد که دیدم موسی بر عرش زاده
خواب دیدم بمن فرمود ای چنگل بردگست محمد مسلمان شو و یا وصیا او که بعد از او حجة خدا خواهند بود و مقتضای
الحمد لله حال مسلمان شدم بردگست تو اما وصیا بعد از تو از من پیشتر نام بر من نام مقتضای شوم با ایشان فرمود و از
مرجعه نقیاء بنی اسرائیل مد عرض کردم که در توفیق دیدم که آنها را داده تا بوده اند فرمود بی ائمه بعد از من نیز دوازده
مبیا شدند پس رسیدم که آنها در یکران خواهند بود فرمود نه بلکه بتدریج یکی بعد از یکی خواهند بود و تو ملاقات بخوا
کرد از ایشان مگر سه نفر را عرض کردم نام بیچیه من ایشان را فرمود بعد از من در آن خواهی کرد سید و وصیا و وارث
انبیا و پدر ائمه هدی علی بن ابیطالب بعد از آن پسرش الحسن بعد از آن پسرش محمد بن باقر و مقتضای شوی ایشان
بعد از من مزین جاهلان را محو و همین که امامت من در حق بنی الحسن میرسد خواهی مرد و در آخر ساعه حیات خود
شرعی از شجر خواهی خورد عرض کرد یا رسول الله در توفیق با من تقصیل بدین ام ایلیا بقطو اشیر و اشیر و اشیر و اشیر
بعینی که حال فرمودی نمیدانستم حال بعد از حسن چند وصی خواهد بود و مقام ایشان چیست فرمود نه نفر از صلب من
میرسد و نام هر یک بردند تا صاحب الامر صلوات الله علیهم و بنیان فرمودند که غایب خواهد شد تا وقتی که خدا از
دهد و ظهور او و عالم را مملو از عدل نماید چندان عرض کرد یا رسول الله در توفیق ذکر اینها را دیدم و کلمه الله مآرا
داده بود و وصیاء تو اینجاب خواند و عدل الله الذین امنوا و عملوا الصالحات آجند عرض کرد ترا ایشان از که خواهد بود
فرمود در زمان هر یک از ایشان جباری بهم رسد که اذیت سازد با او و چون فایم ما غایب شود عالم مملو از جور و ظلم شود
پس خوشحال باش که صبر کنی در غیبت و صبر و شانت و در برابر اخلاص و اطاعت و ایمان با او خواهد بود از کسانیکه
خدا تعالی در قرآن وصف ایشان را نموده در آن جا که گفته و الذین یؤمنون بالغیب تا اینجا که فرموده اولئك حزب الله
الا ان حزب الله هم المفلحون را وی گوید که چندانند مانند امام حسین رفت بطایف و در اینها از شخصی از ثقات ایشان
که گفت بدیدن او رفتم و او صاحب تراش بود و در اینجا نشسته بودم که قدیمی شهر طلبید و خورد و گفت پیغمبر چنین و

معلوم

صغیر

فرموده که آخر نوشته من از دنیا شریعت از پیش باشد نگاه مرد و او را در طایفه در موضعی که کور او بیدار نمودند و همسر را بخت
 محمد بن عمار رویت اندر پیش از حدیث بن عمار که گفت باینجه بودم در بعضی از غزوات حضرت و علی احباب علمای را کشت و جنت
 ایشان را مفرق ساخت و عمر بن عبد الله همی و شبکه بن نافع و جمعی از مشاهیر عرب را کشت مدم خدمت پیغمبر عرض کردم امیر
 علی در تمام خدایات جد و اجتهاد و سعی و جهاد نمود فرمود بلی او از منست و من از تویم و او ست و اوست و علم من و فضل او و کثرت
 من و وفا کنند بوجه من و خلیفه بعد از من و او نبود مؤمن محض بعد از من نبود جنگ کردن با او جنگ کردن با منست جنگ
 کردن با من جنگ کردن با خداست و اطاعت و اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست و پدر سبطین من است و
 امامان بعد از من از صلب اویند و ائمه و اشدین که از جمله ایشان است مهدی بن امت از نسل اویند که فدا می نویسم همه
 چه چیز است فرمود بقرآن خدا تعالی با من عهد فرموده که از صلب حسین نه امام برآورد و فهم ایشان غایب شود و از برای
 انجبتی مولای انفاق و بیعتی که بعضی بر کردند از من و بعضی ثابت بمانند و در آخر الزمان ظهور کند و دنیا را مملو از عدالت
 کند چنانچه مملو از ظلم بوده و قتال کند بوناو و بل فران چنانچه من قتال بر تنم و بل ان کردم و او هنگام منست و از همه مردم
 شبیه تراست بمن ایثار بعد از من منته عظیمی بخواهد شد و چون چنان شود مناصبت بکن علی را با احبابش که حق با او
 و او با حقست ایثار بعد از من قتال خواهی کرد بهر امر علی با دو صنف ناکین و فاسطین و طایفه که ظالم باشند و از کشته خدا
 و رسول خدا تجاوز نمایند ترا خواهند کشت عرض کردم یا رسول الله کشته شدن من برضای خدا و رسول خواهد بود فرمود
 بلی برضای خدا و رسول خواهد بود و آخر نوشته نو از دنیا شریعت از پیش خواهد بود که ان را خواهی شامید و هلاک خواهی
 شد و چون جنگ انفاق افتاد عمار آمد خدمت آن حضرت و عرض کرد ای برادر رسول خدا ان میدی که جان خود را فدا
 تو کنم فرمود خدا ترا میارد اندک ناممل کن و ساعی علی با بدرم فراق خود مبتلا مکن و چون ساعی بگرگشت باز آمد
 خدمت آن حضرت و همان عرض کرد و حضرت همان جواب را داد پس در مرتبه ستم آمد و باخیم گریان و شوق ملاقات
 پیغمبر الزمان و سایر یاران و دوستان اغاوه عرض کرد و عجز و التماس نمود پس امیر المؤمنین کریمت نگاه کرد عمار را بآن
 و عرض کرد فدا بنوشم همان بود است که برادرت رسول خدا و عده فرموده فرمود بلی و آن حضرت از اشرف خود برآمد و بنا
 عمار معافه فرمود و او را ذاع نمود و گفت یا ابا الیقظان خدا ترا جزای خبر دهاده از پیغمبر و از اسلام که بیکو برادری بودی
 و بیکو مصاحبی پس هر دو گریستند عمار عرض کرد یا امیر المؤمنین بخدا قسم من ترا مناصبت نکردم مگر از روی بصیرت بچرخ خود
 بکوش خود شنیدم از رسول خدا مدد و خبر که فرمود ایثار بعد از من منته عظیمی بپاشد و چون چنان شود مناصبت کن
 علی و باز اشراف که او با حقست حق با اوست و تو بعد از من با ناکین و فاسطین جهاد خواهی کرد پس خدا ترا جزای خبر دهد
 از اسلام بهترین جزاها که ادا نمودی آنچه مامور بودی و تبلیغ فرمودی و نصیحت نمودی و سوار شد و امیر المؤمنین نیز
 سوار شد و خود را بر لشکر معاویه زد پس تشکی بر او غلبه کرد پس سید اکراب مقدری بهر راه هست بمن دهید کسی را بخت
 گفت اب ندارم پس مردی را انضا و مقدری شبنجه او افکند شامید شرب و گفت رسول خدا با من چنین عهده کرده
 که آخر نوشته من از دنیا مقدری شرب باشد انگاه حمله نمود بر لشکر معاویه و در آن وقت بود سال از عمرش تجاوز نداشت
 بود و بجهت نفر دیگر از آن ملاعن را بد و زخ فرسناد ناگاه دو نفر جزا زده از اهل شام بر او حمله کرده و ضربتی زدند و
 او را شهید کردند و چون شب شد امیر المؤمنین در میان کشته اطواف می نمود عمار را دید فدا شده انجناب پیاده شد
 سر عمار را برداشته و در دست این اشعار خواند عریس الا یا ایها الموت الذی لست تلک ارحم فک

افتیک کل خلیل از آن بصیر بالذین اجتهام کائنات ثانی مخوم بدلیل صبی ای مرکه که از من دست برخواهی داشت زود تر
مرا خلاص کن و نجات ده از غم و فکار و غارت آفتاب چه مجموع دوستان مراد می و دل مراد مصیبت هر یک جدا جدا
امردی ای مرکه سخت تر اید و ستان خود صاحب و قوت و صاحب بصیرت می بینم کونا آمدن تو بر سر و ستان من بدلیل و
که بخلف نمیکند یا زکی هم در اینجا طریقی نقل نموده اند بن جیش از حدیثی بن الهان که گفت فتم خدمت پیغمبر اینجا
فرمود که آن شخص که بر سر راه بر تو بر خورد شناختی و از عرض کردم نه یا رسول الله فرمود ملک بود که تا امر و بر زمین بنا
بود از خدا اذن خواست و سلام کردن بر علی پس اذن گرفت و آمد و سلام کرد بر علی و بشارت داد مرا بآنکه حسن و حسین
خدا بتعالی ملحق نمود با فضلین اگر من یعنی کسانی که نزد خدا بتعالی از همه کس افضل و بهتر و عزیز تر اند در وقتیکه داخل گرد
ایشان را در مباحله پس رسول خدا فرمود که فاطمه زالمحی ساخت محمد و علی در کواهی و حسن و حسین را ملحق فرمود هر سه
چنانچه فرمود فخر جاک بنده من بعد ما جاک من العلم تا آخر پس مراد از اینها حسن و حسین اند که رسول خدا و ایشان
و نشانید و پیش روی خود چون دو طفل زکوری شیر مراد از زنان فاطمه است که پیغمبر و دو او و پشت سر خود نشانید مثل
تجه ماده شیر از آنفسر علی بن ابیطالب است که او دو او را رسول خدا و بر دست راست خود او را نشانید چون شیر و خود بر او
اونست چون شیر با اهل بختان گفت بنشیند مباحله بالنها و رسول خدا فرمود با ایشان این علی شکست یعنی در مرتبه معادل با
منست چنانچه من از همه کس بهتر و عزیز تر و نزد خدا او نیز چنانست خداوند این شاء منست که از همه زنان عالم افضل است
این فرزندان منند که سید جوانان هستند خداوند این در صحن با هر که با ایشان جنت کند و صلح با هر که با ایشان صلح کند
و خدا را استخوان از دروغ گو یا ن جدا نموده و این چهار نفر را است کو ترا ز همه را است کو یا ن و بهتر از همه را است کو یا ن و
که بهتر از همه مردان عالم است و علی چون نفس اوست بر بهتر از همه مردان عالم است و فاطمه بهتر از زنان عالم است و حسین
سید جوانان هستند کرد و بیخاله یعنی بچو و عیسی و خدا بتعالی هیچ طفل کو حیات را بر داند بزرگ کامل عقل ملحق نمود
مگر این چهار کس اما عیسی پس نقل فرمود در قرآن قصه او را چون اشاره نمود مرید با و گفتند ما چگونه با طفل کو حیات در که بود
سخن گویم عیسی جواب داد باینچه خدا بتعالی از او حکایت نموده ای عبد الله ای ای الکتاب و صلی و در قصه بچو بن زکریا
گفته یا زکریا ای انبیاء بیایم انیمه بچو ام یحیی له من من کل میثا کوی امتل از او خلق نموده که اسم او بچو باشد و خدا بتعالی
و قصه او را نیز نقل فرمود یا بچو ای ای الکتاب یقوة و انیتا و الحکم صیبا و از جمله حکمتهای که با رعایت فرمود و طفولت
بود که اطفال با و گفتند بیایا بازی کنیم گفت آه ما را از برای بازی خلق نکردند بلکه ما را از برای امر عظیمی خلق کرده اند
و انما امر عظیمی خواسته اند و نمائیم که نابعی از اوست از برای الدین خود قرار دادیم و زکوة یعنی پاک کنند کسانی که
با و ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند و کسان تقیبا و بر هر کار از معاصی و شر و بود و بر ابو الدیة و لم یکن جبارا عصبیا که
بجبر و خشم کردن کسی را بکشند یا بزنند و هیچ بند نیست که بندگی خدا را کرده باشد مگر آنکه گاهی از او صادر یا قصد گاهی
نموده مگر بچو که هرگز گناه نکرد و بخاطر او گاهی خطور نمود و سلام علیک و یوم ولید و یوم مموت و یوم بعثت حیاه و سلام
ما باد بر او روزی که تولد شد و روزی که مرد و روزی که دوباره زنده خواهد شد و انصا و مدح بچو فرموده مصداق
بکلیه من الله یعنی بچو تصدیق نمود عیسی و در آنکه پیغمبر است سبوت بر او خلق و پیش و بر و کست و باید همه کس او را
اطاعت نماید و اول مصدق بچو عیسی ان بود که در صومعه که مریدان بر سر میزد کسی راه نداشت و نمیزد مگر زکریا
که شوهر خاله او بود که گاهی بر رفت و با او سلام می نمود و همیشه بیرون می آمد در اطاق را فضل فرمودی مگر در دایه

اوطاق روزه بود بجهت داخل شدن هوا و پنهان کردن یاد بدید که حامله شده خوشش نیامد و گفت غیر از من کسی بر او داخل نمی
و حال که حامله شده بجهت من رسوا می خواهد بود و بنی اسرائیل چنین گفتند که من او را حامله کرده ام پس آمد نزد زن خود و این مطلب را
بد و گفت که خاله مریم بود و او بزرگوار داری داد و گفت که خدا تعالی بخواند که تو رسوا شوی و حال مریم را بپا و زانو
و از او احوال هر برسم و چون مریم را آورد نزد خاله اش و او سوال نمود از حال او خدا تعالی کفایت کرد جواب داد و بعد در وقتیکه مریم را
میشد بر زن زکریا تعظیم او نمود و برخواست پس بچای کرد شکم زن زکریا بود حرکت نمود و مادرش را بر خبر ایند از جای بیرون
گفت ای مادر استبد زن عالم می آید نزد تو و در شکم اوستبد مردان عالم میباشد و تو بر بچهای پس برخواست مادر بچای و بچای
شکم مادر بچای کرد و برای عیسی و این اول نصدیق او بود که در شکم مادر نمود و اما امام حسن و امام حسین پس خدا تعالی ملحق
نمود ایشان را به پیغمبر آخر الزمان و وصی او که خبر پیغمبران و بهترا و صبیاء ایشان بودند در برتری و فضیلت و ایشان صاحب قیامت
و از روی کویان ایشان را در گذشته که در آیه مباهله فرموده فجعل الله علی الکاذبین بعد از اینها از امام حسن عسکری
نقل کرده و در تفسیر آن حضرت نیز مذکور است که پیغمبر فرمود که خداوند عالم را در هر یک از مخلوقات خود خوبان میباشد
و بقعها دارد در روی زمین که آنها را انقضیاء آده بر سایر بقاع زمینها چون مکه و مدینه و بیت المقدس چنانچه تمام
سجده پیغمبر را معادل هزار نماز در غیر آن فرموده و اما شبها که بر کوفی دارند بر سایر شبها و روزها بر سایر روزها چون شبهای
جمعه و شب نیمه شعبان و شبهای مکه و شب عید فطر و اضحی و روز جمعه و ماهها که افضلند از سایر
ماهها ماه رجب شعبان و رمضان است و بهترین مخلوقات و بنی آدم و بهترین بنی آدم عربند و بهترین عرب مصر میباشد
مصر قریش و بهترین قریش بنی هاشم و بهترین بنی هاشم و اهل بیت میباشد ابا محمدا و اهل بیت از برای شما اینها و مردم از برای محمد
وال و گفتند بلی یا رسول الله فرمود محمد در میان مردم مثل مضانست در ماهها و ال محمد در میان مردم چون شعبانست
ماهها و علی بر ابطالب در روزها و شبهای ماه شعبان چون نیمه شعبانست نسبت به سایر روزها و شبهای ماه شعبان
و سایر مؤمنین در میان ال محمد چون ماه رجب میباشد نسبت به شعبان پس هر کدام از ایشان در طاعت بندگی حد و حجت
وسعی و اهتمام زیاد باشد شبیه تراست بال محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ابا محمدا و اهل بیت و سایر بکسی که خداوند
عالم او را چون نیمه شعبان در کرانه مقرب فرموده و عرش حق از مردن او بزرگوار و ملائکه آسمانها از مقدم او خوشحال
شوند و در عرصه کلام قیامت و بهشتها خدمت او از ملائکه چندان نماید که هزار برابر تمام اهل دنیا از اول خلق عالم تا آخر
عالم باشد و از دنیا بخواند رفت نا خداوند عالم انتقام او را از دشمنانش بکشد و انتقام دوستان او را بخصم و وسیع
برادر اوست در ذرا خدا و اغانت کند او را بر عظیم ال محمد گفتند که یا رسول الله او را برادر او نیست برادر او میباشد نزد
شما پس با خشمناک بر سیدان سبب خشم او که خشم او بجهت علیست پس مردم کردند نهایی خود را کشیدند و چشمهای خود را انداختند
و نظر کردند اول کسی که داخل شد سعد بن معاذ و سیدنا عقیل بن هشام و سیدنا عقیل بن هشام و سیدنا عقیل بن هشام
برای آن چیزی که تو خشم کرده بر آن بیشتر است پس هر چه را عیسی خشم تو شد است نقل کن از برای مردم نام خشم و غضب
الهی از برای ایشان بیان کن و آنچه ملائکه خدا تعالی عرض کردند و خدا جواب ایشان را فرمود سعد گفت فدای تو باد پدر
و مادر من شست که بودم بر در خانه خود و جمعی از اصحاب من حاضر بودند ناگاه دو نفر را بنصار با یکدیگر نزاع کردند
و چون مظنه نفاق دیدی از ایشان داشتم هیچ نکته و در میانها دعوی ایشان داخل نشد و تو سیدم شر ایشان زیاد
شود و هر یک خواستم دست باز دارند از نزاع فایده نکرد و دست نکشیدند و طول کشیدند و زیاد شد و قال ایشان ملائکه

منافقان بنده خداست خالی نباشد در نفس و عیناً از حق است روایت کرده است که روزی در مجلسی بودم زید بن ارقم نشسته بود
و آنچه من بعد از آن نقل میگردم ناگاه شخصی که سوار اسب خود بود و در زین هیئت سفر بود درآمد و بر من سلام کرد و دستاویز
زید بن ارقم در میان شما هست بر ادم گفت بل منم زید بن ارقم چه میخواهی از شخص گفت مبدائی از کجا آمدی ام گفت نه گفت از کجا
مصر از برای حدیثی که شنیده ام از پیغمبر نقل میکنی پرسید که کدام حدیث است گفت حدیثی که در دیار ولایت علی بن
ابیطالب زید گفت ای پسر ترا در پیش از غدر خودم را از برای تو بیان میکنم حیرت داشت که از کجاست بر پیغمبر ولایت علی بن ابیطالب را
چون حاضر گردید که یکی از ایشان من بودم از برای آنکه شود و کند و شود و نمود که در موسم حج اظهار کند و مانند آنستیم حکویم پس
گرفتند آن جناب و حیرت داشت که پرسید از سبب که هر کس را از آن حضرت و گفت با آنکه از امر خدای خود خرج میکنی فرمود که من با او
از فرموده خدا تعالی خرج کنم ولیکن تو میدانی که من از دست قریش چه کشیدم انرا بر رسالت من نکردند اما مورخین از ایشان
شدم و لشکر استمافان بجایه آمدند و من آمد و ایشان را با روی کردند پس چگونه انرا خواهند کرد از برای علی بعد از من حیرت داشت
با شما و ثانیاً نازل شد و گفت جناب اقدس الهی فرموده فَلَمَّا لَكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يَوْحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ وَجُنُودُ
كَرِيمٍ وَجُفَاءٌ دُونَ رَاجِعَةٍ لِمَكَ مِمَّا بَيْنَهُ وَخِصْمَيْهَايَ خُودٍ رَأَى دِيمَ حَبِشَةَ نَازِلَةً وَكَلَّمَهَا خُودُهَا بِمَا أَتَتْهَا الرَّسُولُ
تَكَلَّمَ مَا أَتَى لَكَ الْيَكُ الْآلَهُ نَكَاهَ نَاشِئَةً بُوْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ صَدَايَ بِغَيْرِهَا كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ
رَسُولُ خُودِهَا بِغَيْرِهَا كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ كَرِشِيْدِيْمَ
از شدت کرمات و امر فرمود که خوار و خاشاک و سنک آن زمین را بر چیدن و پاک نمودند کسی گفت چه چیز باعث شد که این
موضع را پاک میکنند و حال کوح خواهد کرد چون فارغ شدند از پاک کردن آن موضع امر فرمود که جهازهای شران را آورند
و بعضی را بر روی بعضی گذاردند و پارچه بر روی آنها انداختند و پیغمبر رفت بر بالای آنها و حمد و ثنای الهی را بجای آورد
و گفت ایها الناس در شام عرفه که شب عید باشد امری از خدا بر من نازل شد که دلم نشت شد از اظهار آن و از ترس آنکه
صاحبان غدیر و نفاق متهم سازند مرا و بیعتی بر من وارد آورند بنهان داشتم آن را و ناچار انداختم تا این مکان و در این جا
نهادم و وعیدی از خدا تعالی بمن رسید اگر نکنم و باز هم ناچار بیندازم بدانجا پس رفتم که من بهترم از کسی و نصیب
وافر بای خود را بمن بکنم و فاش و بی پرده میکنم که کیست که بشما صاحب اختیار نباشد از خود شما گفتند خدا و رسول از حق
خداوند شاهد باش و تو نیز ای حیرت داشت شاهد باش ناسه مرتبه اینجواب و سؤال شد و بعد از آن دست علی بن ابیطالب را
گرفت و بلند نمود و گفت خداوند شاهد باش که هر کس را که من مولا میگویم این شخص را که من بلند کرده ام و همه میشنا
و میدانند که این پیغمبر من علیست نه مولا و صاحب اختیار اوست اللَّهُمَّ وَالْأَهْلَ وَالْعَادِلَ وَالْعَادِلَ وَالْعَادِلَ وَالْعَادِلَ
من خدا ناسه مرتبه بعد از آن فرمود با ایشانید بید گفتند بلی فرمود اقرار کردید بگفتند بلی فرمود خداوند شاهد باش و تو
ای حیرت داشت کواه باش پس رفتم بمنزل خود و سه نفر دیهلو چینه من چینه داشتند و حدیقه الهان در حینه من بود من
حدیقه شنیدم که یکی از آن سه نفر میگویند که قهراً حق است اگر چنین میدانند که امر ریاست بعد از او بعلی خواهد بود
و دیگری گفت همین گفتی حق است و گفتی که بخون و دیوانه است و الله در آن وقت که نزد من این کبشه بغی خدایه
با حله سعادته که مرصعه او بود پس بر دوش صریح میگرفت و از شخص ستم گفت میخواهد حق باشد میخواهد بخون کرد
اینکه گفت نخواهد شد حدیقه چون این سخنان را شنید بغضب آمد و طرف حینه را بلند نمود و سر خود را داخل
حینه ایشان نمود و گفت هنوز پیغمبر در میان شماست ساس غدیر و مخالفت و از این یاد داشته اید و الله فردا صبح پیغمبر

خبر رسید هم چون یافتند که حاجت بفرموده رسیدند و گفتند یا ابا عبد الله تو در این جا بودی و شنیدی که ما چه گفتیم حق
 همتا یکی را منظور دار و پنهان کن این نقل را که همتا یکی نیز یک منم اما بقی است حدیثی که گفت این سخنان شما از باب است
 و مجلس است اما نیست اگر این نقل را پنهان دارم خبر خواه و نصیحت کن خدا و رسول نیست گفتند هر چه خواهی بگو که ما
 نیز تم یاد میکنیم که نگفته ایم و تو برو ما افراشته معلوم نیست که سخن بابت نفر را قبول نماید و سخن ما سه نفر را قبول ننماید
 حدیثی که گفت من در نصیحت خبر خواهم خدا و رسول خود را پی و خیانت نکرده باشم خواهند بشنوند یا نشنوند و حدیثی که
 خدمت پیغمبر و علی را پستاده بود و همیشه خود را حامل کرده بود پس حکایت کرد بجهت رسول خدا مکر و حسد ایشان را پیغمبر فرستاد
 عقب ایشان چون آمدند فرمود چه گفتید منم یاد نمودند که ما نگفتیم سخن و اگر کسی از جانب ما سخن گفته افراشته است
 جبرئیل نازل شد و عرض کرد خدا بنحالی پیغمبر را بدست گرفت و با او گفت ما ما لوالکفر و کفر و بعد از سلام امیر المؤمنین
 فرمود هر چه خواهند بگویند نازل من در میان دو پهلوی من هست و همیشه بر کمر بسته است هر وقت ایشان خواهند
 علی کنند من خبر خواهم که جبرئیل عرض کرد پیغمبر که بگو صبر کن در امری که مقدور شد است و چون پیغمبر خبر کرد علی را از گفته
 جبرئیل عرض کرد خال که ما مورد صبر میکنیم و نشستی منما هم بتقدیر الهی و در نفسی از او می بینیم جعفر روایت فرمود
 که آنها شکله اند و حسد و خلوت چنان میگفتند و در نزد پیغمبر میفرستند قتلها یاد می نمودند که ما نگفته ایم بلکه در هیچ چیز
 افتد و سر و خوش حالی و رضا از برای ما حاصل نشد مثل آنچه در این مآذ شده است و امید دارم که در این سر و رو
 خوشحالی و اعتماد ما بر این امر در بهشت ما را اجایی دهند و از آتش دوزخ ما را نجات بخشند که در دخول بهشت و نجات از آتش
 هیچ سرمایه بجهت خود نداشته ایم و نداریم مگر این بجهتی که فرمودی یا علی که هم و اگر دنیا و مافیها را بیاورند و همه آنها را
 میشد و اخی نبودیم مگر همین که خدا بر ما منت گذاشته و بیعت گرفته و جبرئیل نازل شد و گفت علی اعلان اسلام میباید و
 حالا که ایشان باین طریق غد و نفاق میورزند و ظاهر ایشان مخالف با باطن میباشد ستر کن بر ایشان و نظار ایشان
 سلو کن با ایشان و باطن امر را و اگر دانا که علام العنوییم اما اینها را همراهِ علی بغیرت بیرون مدینه بردان و کوهی بسیار
 عظیم که در اینجا بود تا بعضی از کوهها و عجایب معجزها که ما بعلی داده ایم ببرند و اطاعت سلمان و زمین را بیاورند و در آنجا
 حجه بر ایشان انفع باشد و اگر بعد از دیدن آن کرامات و معجزات ایشان شده و ناسب گردیدند و مطیع شدند و بیاورند و اعلام
 ایشان بر ماست پس فرمود یا امیر المؤمنین که یا علی برو به بیرون شهر را و امن آن کوه و سؤال کن از خدا بجهت اهل بیت طیبین
 که سید ایشان منم و بعد از من تویی تا آنکه این کوهها را منقلب گردانند هر چه دلت میخواهد یا امیر المؤمنین در دل خود شال
 نمود که کوهها نقره شوند تا گاه کوهها بتماهی نقره شده بعد از آن فصیح گفتند یا علی ای وصی رسول رب العالمین خدای تعالی
 ما را نقره کرد که تو هر مصرعی که داشته باشی خواهی خرج کنی ما را در خواج خود و ما امضا کنیم حکم تو را و تسلیم امر تو نمائیم
 بعد از آن طلا شدند و همان سخن که نقره گفته بود او نیز گفت بعد از آن مشتک شد و غیره و جواهر از یاقوت و زمرد و الماس
 و غیره شد و در هر یک از آنها که میشد صدای میزد که یا ابا الحسن ای برادر رسول الله ما مستخر فرمان توایم از برای هر مصرعی که
 داشته باشی مقرر فرمانا اطاعت کنیم بعد از آن پیغمبر فرمود یا علی شوال کن بحق محمد و آل طیبین و آنکه تو سید و بزرگ ایشان
 بعد از پیغمبر که در دنیا شکله در این کوهها میباشند همه آنها از برای تو مقرر میشوند مستلح و مکمل و سنگهای که در آن ها
 هست همه شیر و پلنگ شوند و افعی پس امیر المؤمنین دعا نمود و آن کوهها ملقوا منوان مستلح و مکمل و هر یک از ایشان بیک
 ناده فرمود و میباید تا آنکه آن کوهها و پیغمبرها پوشید شد و از این اشخاص جانوران که بر روی ایشان حرکت می نمودند

و هر يك صدي ميگردد بگفتند يا اعلیٰ و حقّی سؤل الله ما را خدا مستقر نموده از برای تو و امر کرده با حاجت تو هر وقت که بخواهی و اراده کنی و بخوانی بجلال کردن هر که خواهی و هر چه خواهی اگر کنی تا نور الطاعت کنیم با اعلیٰ ای حقّی سؤل خدا تراست نزد خدا مرئیه عظمی که هرگاه سؤل کنی ان شاء الله اطراف و نواحی بین ذات صوّت و بهاء نسبت نماید و مجموعی را مثل کشته زردی را بکشته نماید یا آنکه اسمان بر زمین فرو آید باز زمین بلند شود و با اسمان رود یا در باهای شور شیرین و خوشگوار گردد یا شود یا هر چه شرابی یا بوی خوش شود یا در باهای جاد و بکشته گردد باز زمین که از دریا بیرون آمده دریا او را فرو گیرد و خدا تعالی میکند بعزت کرامتی که نزد او داری مبادا غلبی شوی از اینکه این بد بختان تمرد نموده اند از اطاعت تو و مخالفت نموده اند ترا که عنقریب ایشان را خدا تعالی از دنیا ببرد که کویا هرگز نبوده اند و در آخرت با حقّی برساند که کویا همیشه اینجا بوده با اعلیٰ آنکه سبکه مهلت باین جماعت داده است با کفر و تمرد ایشان از اطاعت بندگی تو همانست که فرعون ذی الا واد و فرعون و سایر بجا برده را و از همه بدتر و شقی تر ابلهس ملعون را مهلت داده که سر کرده مرا داشت و تو ایشان از برای این دار فانی خلق نشد ابد بلکه از برای عالم باقی ایجاد شده اید و شما را از این خانه و عالم بخانه و عالم دیگر خواهند برد و خدا احتیاجی ندارد کردن حاکم و سیاست کننده و رعیت براه او نداده اند بلکه مقصود او لطف و محبت با ایشانست که مثل تو کسی را با ایشان سر و نهادی مقرر فرموده که دلشوزی بجهت ایشان کنی و ایشان را هدایت نمایی و لطف و محبت بتو نیز هست که مشرک را از ابر خلق ظاهر کرده باشد و فضیلت ترا برین نموده باشد و هرگاه خدا میخواهد مست ایشان هدایت مینماید پس الهای این جماعت بنما شد چون اینها را دیدند بعلاوه آنکه جسمهای ایشان بنما شده بود باین جهت فرمود فی فکونی ثم ترعقن فناد الله مرصا وکم عذاب الیم بما کافوا بیکون و ترعقا انما روايت کرده بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر که در آن حج فرمود رسول خدا ب مردم از مدینه و جمیع شراب را و تبلیغ فرموده بود بامه خود سواي حج و ولایت امیر المؤمنین را بجز شیل انداخت و هیچ پیغمبری از دنیا نبرد مگر بعد از آن که دین خود را بر او کامل سازد و محبت خود را تمام نماید و دو امر فرض عظیم که قوم تو آنها احتیاج را بدان دارند باین ماند فرضه حج و فرضه خلافت و ولایت علی بجهت آنکه زمین خود را خالی ننگارده ام و میخواهم گذاشت و خدا تعالی امر میکند ترا که تبلیغ کنی بقوم خود حج را و حج کنی با هر که ممکنش شود که همراه تو بیاید از اهل بصره و غراب و اطراف و نواحی و چنانچه تعلیم نماز و روزه و زکوة و داده تعلیم مناسب حج را نیز تعلیم نمایی پس پیغمبر و همه مردم بیرون و گوش دادند و نگاه کردند که چه میکند مثل او میکردند و معاد را خطاب موسی که هفتاد هزار کس بودند که بیعت کردند بر او خود را از ایشان گرفت و با وجود این در آقام غیبت و برهم رفتند و کوه ساله پرستیدند و سامری ایشان را اندام و در برده بهمان طریق بنما پیغمبر نیز هفتاد هزار کس جمعیت کردند بلکه زیاده از آن بود و صدای تبلیغ حاجیان متصل بود در مابین مکه و مدینه و چون پیغمبر بموقع رسید جبرئیل نازل شد و گفت جناب قدس الهی ترا سلام میرساند و میگوید اهل نود و سه سید و مدت حیات تو منقضی شده و من ترا نزد خود میطلبم برای کسی که هرگز از آن کزبری نیست پس عهد خود را بکن و وصیّت خود را بعمل آور و علومی که از این دنیا بتو میراث رسیده با اعلیٰ که خود بدان تخصیص یافته بودی با سلاح و ثابوت و آنچه از اساس پیغمبران نزد تو باشد همه را تسلیم کن بوجه خود و خلفه که بعد از تو خواهد بود و حجة بالغة من بر خلق من علی بن ابی طالب و او را علم نما و عهد او را بکن و بدین و بیعت اطاعت مردم بکند و بدین ایشان بنما و عهد بزرگ خود را از ایشان گرفته در عالم ذر و میثاقی که با من نموده اند از اقران بتو میدن و نبوت تو و ولایت و خلافت علی که دین من و مولا من و مؤمن من میباشد که من هیچ پیغمبری از دنیا نبرم تا کمال دین او و خود را بولایت علی

از حجت

فرزندان نشکر و بگو بایشان که هرگز ز اخی پیشووم که خلق را بی قیام و محبه بگذارم و طاعت و امانت و ساختن طاعت
 هکذا پیغمبر خودم که هرگز او را اطاعت کند مرا معصیت کند مرا معصیت کرده و او را علم فرادادم و
 خود و خلق خود هرگز او را شناسد و من نباشد و هرگز شناسد و انکار کند کافر باشد و هرگز بجهنم او شریک و بیعت فرادادند
 است و هرگز ملاقات کند بدو حق او داخل بهشت شود و هرگز ملاقات کند بعد از او داخل جهنم پس پیغمبر تسبیح از آنکه
 نوش بر کردند بطریق جاهلیت و بت پرستی که داشتند نظر بعد از او باطنی که همه باعلی داشتند و قتل که از ایشان کرده بود
 جسدیکه با او میبردند و از جیشیل الناس کرد که خداوند عالم او را محافظت کند از شر مردم و انتظار این مطلب میکشید
 چون بمسجد خیف رسید در منی جیشیل نازل شد و باز آمد کرد او را که عهد میکرد بنسبت مذکوره و پیغام عصمت و
 محافظت از شر مردم را بنیاورد تا آنکه بکرایع النعم که ما بین مکه و مدینه است رسید و جیشیل آمد و باز ناگهید و استغفر
 عصمت از شر مردم باز نیاورد و پیغمبر فرمود ای برادر من منم مرا نکند بکنند و سخن مرا قبول نکنند و متفرق شوند و
 چون بعد از آن که سه فرسخ پیش از جحفه میباشند رسید بخضاعت از دو زن گذشته بود جیشیل نازل شد بانه خداوند
 فرمود ای رسول ما بتبلیغ آنچه بتو گفتیم بکن و اگر دیگر ناخبر بیند از پی پیغمبر ما نیستی و از مردم منترس که خدا ترا محافظت کند
 از شر مردم و اول مردم بجهنم رسید بودند پس فرستاد که برگردند و آنها را تیکه عقب فاند اند بمانند و دیگر نروند پس
 منادی ندا کرد که مردم جمع شوند و از دست است راه کج نموده و بهایوی مسجد غدیر منبری درست نمودند پس سنک و
 جهانهای شرف بر روی هم گذاشتند و پیغمبر در آن عین ظهور الای آنها رفتند خطبه در کمال بلاغت و فصاحت خواند
 بعد از حمد و ثنای حضرت پروردگار بپای رسانید که دست احدی از بندگان کامل خدا بان نرسد و در قوه هیچ کس
 نباشد مگر خودش و وصیش علی بن ابیطالب و در فلان فرمود افرام بکنم از برای او عبودیت و بندگی و شهادت
 سیدم بخداوندی خدا و ادای عی و از این تمام و بیشترم اگر نکند بلائی بر من نازل شود که کسی نتواند از من دفع کند
 هر چند صاحب نفوذ و قوه و ند بپیش باشد بجهت آنکه بمن اعلام فرمود که اگر تبلیغ نکنم آنچه بمن فرموده من رسول او
 و خود ضامن عصمت حفظ من از هر شری شدم و او ست کفایت کنند و کریم پس به داخواندند و فرمود معاشر
 الناس هرگز تقصیری در اداء رسالت و نکرده ام و اینکه ایه را باین تهدید نازل فرموده سببش اینست که جیشیل
 بر من نازل شد و سلام پروردگار را بمن رسانید و فرمود که در چنین مجمع عظیم بر سپاه و سفیدی برسانم که علی
 ابی طالب برادر و وصی منست و خلیفه و امام بعد از من و او انکسبست که محل او از من محل هر و دست از موسی مگر
 اینکه پیغمبری بعد از من نیست و او صاحب اختیار شماست بعد از خدا و رسول چنانچه سابق بر این نازل فرموده ائما
 و لا یخلفکم الله و لا یتوکلوا الا به چه علی ایمان بخدا آورده و نماز کرده و زکوة در حال رکوع داده از خدا استغاث نموده و
 کردم و خواستم مرا عاف و از او از تبلیغ این رسالت بشما بعثت اینکه میدانم بر هر کار در میان شما کست و منافقان
 و کاه کاران بسپا و مکر و حيله و کسانیکه استهزا باسلام و مسلمین مینمایند بعد و حصر بیرون و چندین دفعه من را
 از بت رسانیدند اند نامبر تبه که مرا اذن نامیدند بعثت نهایت اقبال و التفات من بعلی شدت ملائمت اخلا
 که او بمن داد تا آنکه خدا در هر مرتبه غدیر و نفاق که از ایشان صادر شده بود مرا خبر کرد و ایه در این خصوص نازل
 کرد بد و اگر خواهم نام برم ان اشخاص را میبرد و اگر خواهم اشاره کنم بایشان حد این مجلس میکنم و اگر خواهم ایشان را بگو
 در همان مجلس کناش و هرگز در ایشان نمیتوانم گرفت و لیکن والله حد امور ایشان تکریم نمودم و بایشان اذنی نشد

خداي من از من نابتليغ آنچه در بانه علي فرموده بكنم باز آيه را خواند و فرمود اي معشر مردم بدانيد كه خدا او را ولي و امام
نموده بر شما طاعت و اطاعت فرموده بر شما جبري و اضنا و ناصي اينان هر شهري و خطري و عجم و عرب و آزاد و بنده و كن
و بزرگ و سياه و سفيد و بر هر موجد و مسلم حكم او ماضى است و قول و جان است و امر او نافذ است هر كه او را مخالفت كند
ملعون است و هر كه او را تصديق كند بر حوكت معشر من اين اخوفا ميست كه در اين مشهود بر پا خواسته ام پس بشويد سخن
و اطاعت و اتقياد امر پروردگار كنيد كه خداي شماست و دوست و مائت مؤمن شماست و بعد از خدا پيغمبر شماست ولي شما
و خدا و در امور شماست كه با شما حال خطاب مي كند و بعد از من علي ولي و صاحب اختيا شماست با من پروردگار و بعد از
امامت در دنيا و متنت از اولاد علي تا روزي كه خدا و رسول بر سيدايتها الناس هيچ علي نيست مگر آنكه خدا تعالى
بن تعليم نموده و هر چه از خدا تعالى بن تعليم نموده من در امام مپين شمرده ام و تحويل او نموده ام ايها الناس كراه نشو
در او و تكبر نكنيد از اطاعت او كه او است را انماي بحق و عمل كننده بحق و بر طرف كننده باطل و نهى كننده از ان و در حق
او امر و احكام الهي پروا از هيچ كس ندارد و از هيچ ملامتي و او اول كه ميست كه ايمان بخدا و رسول او داد و كسي است كه خدا او را
جان خود را از براي پيغمبر و او بود و كسي نبود كه عبادت خدا نمايد از مردان پيغمبر و نا انكه فرمود ايها الناس بشادت داد
پيغمبران سلف را بن و من تمام پيغمبران و حجت خدا بر جميع اهل اسما آنها و زبونها و هر كه شك كند در اين كافراست مثل كفر من
كه در زمان جاهليت ميوزيدند و هر كه شك كند در حق اين حرفها كه زدم در همه شك كرده و عاقبت مراد بدو
خواهد بود ايها الناس تفصيل دهيد علي را بر همه كس كه او است افضل مردم بعد از من از ذكور و اناث و بركت من و علي
مردم را خدا تعالى فرستاد و مخلوقات خلق شدند و باقي ماندند ملعون است ملعون است مغضوب خدا و رسول و مغضوب
هر كس اين سخن مراد كند جبرئيل بن خبر داده و گفته هر كه با علي دشمني كند و دوست ندارد او را بر و ست لعنت خدا بر سيدا
خالفات مرا و مكنيد و بعد از ايمان كافر مشويد ايها الناس خدا تعالى خبر ميدهد از جمعي كه در روز قيامت ميگويند يا خست
علي ما فرطت في جنب الله بخدا كه جنب الله علبت بايد بفهميد تا قبل از فلان و نظر بچكان و بيكنيد و متشابها تان را
پروبي نكنيد و هيچ كس تا قبل قران و تميز حكم از متشابها تان نميدهد و بيان نمي تواند كرد مگر علي كه دست او را گرفته بالاي
منبر آورده ام و با نوي و در دست من است بشما خبر ميدهم كه هر كس را كه من مولاي او و هم علي مولاي او است برادر من و وصي من
و كسي است كه خدا و سبي او را نازل ساخته بر من ايها الناس علي و طيبين از اولاد او ثقل اصغرند و قران ثقل اكبر است و
خبر ميدهد از عيكري موافق و قرنيست با او و از يكديگر جدا نميشوند تا لب حوض كوثر كه وارد شوند بر من خداوند تليغ كند
و امر ترا شنوايدم بخلاق تو ايا واضح كردم بجهت ايشان بدانيد كه خدا اول فرمود و من بفرموده او ميگويم اميري را براي مؤمن
نيست مگر برادر من علي و حلال نيست از براي كسي كه اين نام را بر خود بپندد مگر او بعد از ان دست خود را انداخت بپاؤ
ان حضرت و او را بلند نمود حضرت باقر فرمود كه از همان اول و هله كه برروي منبر رفت و در همان پله كه خود نشست
بود انحضرت را بنز بهلوي خود نشاند و بود مساوي با خود پس دست انحضرت را عازي روي خود او در و با سمان وان
حضرت را بلند نمود كه پاي و مخاذهي انوي ان جناب كرد بد و فرمود ايها الناس ايست برادر من و وصي من و جميع كنند
علوم من و خليفه من بر لغت من و بر نفس بر كتاب خدا و عوت كننده باو و عمل كننده با آنچه رضاي خدا در ان باشد و
كننده با دشمنان او و دوست مردم بر طاعت او نهى كننده از معصيت او و خليفه پيغمبر خدا و امير مؤمنان و پيشواي
كننده مسلمانان و كنده ناكبين فاسقين و مارقين با خداي تعالى فاش ميگويم و سخن پيغمبر و پيديل هم نمي سازد با امر

خداي من که اللهم وال من والاه وغاد من غاداه والهن من انکره و اغضب علی من حاد خداوندان تو نازل کردی طرف بر اینکه لغات
 از برای دوست تو علی باشد و دشمنی که من او انصیب نمودم و بجهت مردم ظاهر ساختم باین کیفیت که بعلی و امامت او درین
 خود را کامل کرد ایستدی از برای بندگان خود و نعمت خود را تمام کردی بر ایشان و اختیار دین اسلام را کردی از برای ایشان
 و مژمودی و من بپنج خبر اسلام و پیافلس قبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین خداوندان تو آگاه میگردی بر اینکه تبلیغ کردم
 پیغام ترا بر همه مردم در امامت او و کسانی که از صلب و بر پا خواهند شد تا روز قیامت و عرض بر خداوند عز و جل پس هر که
 متابعت ایشان نکند و پیروی نکند فاولئك هم طغیاء عالمهم و فی النار هم خالدون لا یحقی عنهم العذاب ولا هم یطرون
 انها الناس اینک علیست که همه آن را بر روی دست من میپسند یاری کنند تراست از همه شماها برای من و تو دیگر نیست
 بمن و غیر تو تراست نزد من و خدا و من از او را ضعیف میباشم و هیچ ایه و ضافی نازل نشد مگر در شان او و در هیچ ان خطاب
 مؤمنین نکرده مگر آنکه ابتدا با او نموده و اوست یاری کنند دین خدا و جنات کنند و تعصب کنند از جانب رسول خدا
 و اوست بر همه کار و پاکیزه و هدایت کنند و هدایت کرده شده پیغمبر شما بهترین پیغمبر است و وصی و بهترین اوصیاست و هم
 اولاد او که اوصیاء منند بهترین اوصیاء میباشند ایها الناس ذریه هر پیغمبری از صلب خودش میباشد و ذریه پیغمبر شما
 از صلب علی است ایها الناس شعس جد و ادم بهشتش جای بود قدمیان کردند بر او سجود بک که چون کرد گفتند
 تمام محرم بر روی و بیرون حرام از بهشت بیرون نکرد او را مگر بعلت حسد حسد مورخید بعلی که مجموع عملهای شماست
 شود و پای شما بلغز و از درجه ایمان و اسلام خارج شوید ادم پدر شما در بهشت بود بیک گاه او را بیرون کردند از بهشت
 و حال آنکه بر کزید خدا بود پس چگونه شما بهشت میرید با آنکه هستیید آنچه هستیید و دشمنان خدا از شما میباشند
 بدانید که عداوت با علی نکند مگر شقی یعنی خاثراده و علی را دوست ندارد مگر مؤمن بر همه کار و بعلی ایمان بیاورد مگر
 که با و اخلاص داشته باشد و خدا که در علی نازل شد این سوره پس سوره العصر خواند تا آخر سوره ایها الناس خدا
 گواه گرفت بر تبلیغ رسالت بشما و ما علی الرسول الا البلاغ المبین ترسید از خدا و ایمان بیاورید بر رسول و نور بیکه نا
 شده است با او پیش از آنکه رویهای شما سیاه شود و شما را بر گردانند از پس ایها الناس ان نور بیکه با من نازل شد علیست
 و کسانی که از نسل او بر پا شوند تا قائم مهدی که حق خدا و مطالبه خواهد نمود و هر حق که از ما یا مال شده باشد بجهت
 آنکه خدا ما را حجه گردانیده بر مقصر و معاند و مخالف و خیانت کنند و که کار و ظالم و بر همه عالم ایها الناس بهتر بمانم
 شما را و میگویم که من پیغمبر خدا ام و پیش از من پیغمبر نیامرند و رفتند و اگر من بمر یا کشته شوم بر مگردید از دین و پس
 مریید و حال آنکه هر کس از پس بر کرد و خبری بخدا نمیرساند بیک که جمله کائنات کافر کردند بر او من بمر یا نشینند
 کرد و آنها بیکه دست بر خاذه ایمان ثابت بمانند و شکر این نعمت را بهمین نماید جزای خیر ایشان با خداست ایها الناس
 بعد از من پیشوایان بهم خواهند رسید که دعوت کنند مردم را با تش دوزخ و روز قیامت یاری نکنند و عتت خود را
 و یاری کرده نشوند و آنها و یاری کنندگان ایشان و متابعان ایشان در یکست ترین طبقه محتم خواهند بود و بد جایست
 جای آنها که ریاست بفرخواستند و تکیه و بنیدند بر خلفاء خدا آگاه باشید که آنها اصحاب صحیفه اند پس متنبه شوید
 و نگاه کنید هر کدام صحیفه داشته اند و در صحیفه چیزی نوشته آید پس بعین بدانید که از ان جمله میباشید ایها الناس
 امامت را با و کذا شتم و شما دعوت کردیم بآنکه دوزخ من باشد تا روز قیامت و تبلیغ کردم آنچه را که من بهر خاصیتی و غایب
 و هر که تولد شده و نشد ای حاضران غائبان را خبر کنید و پدرها فرزندان خود را و میدانم که بعد از این امر پیغمبر است امامت

بنیادشاهی مبدل خواهند کرد و غصب حق من و اولاد من خواهند نمود پس لعنت خدا بر غصب کننده و ظالم باد و من از او بیزارم
و در روز قیامت خواهند کسری و محرابی بجهت محاسبه آنها الثقلان از جن و انس بحساب شما خواهند رسید و داد و منطوق
از ظالم خواهند گرفت و انواع شعلهای عذاب بجهت شما مهیا خواهند ساخت و کسی نیست که داد و رس باشد و شما هازا
یاری کنید و خدا هیچ شهر را خراب نکرد و اهل آن شهر را هلاک ننمود مگر بعلت ننگ پیغمبر خود و هم چنین شما را هلاک
خواهد کرد بعلت ننگ پیغمبر خود در امر علی و اینها که گفتیم وعده ها و وعیدهای خدا نیست و خدا تعالی بخلف نکند
از وعده خود آنها الناس من صراط مستقیم که ما مورشده اید بمشایعتان و بعد از من علیست و بعد از او اولاد من که از صلب
اویند پیشوایان میباشند که راههای توحید میباشند پس سوخته فاخته را تا آخر خواند و فرمود در من و ایشان نازل شده
و ایشانند و سنان خدا که خویشی و اندوختی بجهت ایشان نیست الا ان حریبا لله هم الغالبون دشمنان شقاقت و برادران
شیطانند که سخن پیغمبر یکدیگر میپرسیدند و فریب میدهند یکدیگر و سنان علی و ذریه اس مؤمنانند که خدا فرمود که
لا تجد قومًا یؤمنون یا لله الا به و فرموده الکر بن امنوا و کلم یلبسوا ایمانهم بظلم الابه و ایشان داخل بهشت میشوند بحساب
و دشمنان در جهنم خواهند سوخت و صدای هولناک از جهنم خواهند شنید و شعلها از آتش ایشان را فرا خواهد گرفت
و هر طایفه که داخل جهنم میشوند لعنت بر دشته و بکر مثل خود میکنند و دشمنان آنهاست کُلُّا اِلَیْ فِتْنًا فَوَجَّعَ الْاِلهُ اَقْبَمًا
الناس فرق عظیم هست مابین بهشت و دوزخ دشمنی ماکلی است که خدا و ذفران او را مدت و لعن کرده است و دوستی
کسی است که خدا او را مدح و توصیف نموده آنها الناس سیالغه در اندازد و فاکید در تمام محبت میکنم منم پیغمبر و اینست علیست
که وصی منست و خاتم ائمه ما قائم مهدیست که برین خدا غالب شود و ظاهر سازد و انتقام کشد از ظالمان و ولایتها را از دشمنان
بگیرد و خراب کند و هر قبیله از مشرکین را بکشد و طلب خون و سنان خدا را تمام کند و یاری کند دین خداست از دنیای
عینی بر مبدار و در صاحب فضیلت هم و رسد و از اسید همت هر جاهل را بجایش میخواند و میگردد و دست بر کمر میگذارد
هر علم و محیطیان و خبر دهند از خدا و تنبیه کنند بر ایمان خود و اوست امام و شهید سدید که مقوض با و شد هر امری و هیچ
نار و قیامت و بشارت داده اند پیغمبران سلف با و و حجة باقی خداست بر عالم و بعد از او حقی نیست و حقی نیست مگر با و و حق
نیست مگر با و و کسی نیست بر او فایز اید و اوست غالب بر هر کس و ولی خداست در زمین و خاک او است بر خلق و امین او
در نیایان و اشکارد باینند که بعد از اتمام شدن خطبه شما و امیدارم بدست نزن و بیعت نمودن با علی و اقرار و تصدیق نمودن
بحق او بدانند که خدا از برای من بیعت گرفت و علی با من بیعت کرد و شما همانرا باید با و بیعت نمائید بعد از آن فقره چند دفع
کردن و بیان ثواب حج و عمره و منافعی که در دنیا با حجاج میرسد بیان فرمودند بعد از آن فرمودند از حلال و حرام و شرایع و احکام
که خداوند ذوالجلال الاکرام بجهت شما کافه انام قرار داده زیاده از آنست که من توانم احصای آن را نمایم پس جمیع حلالها
و حرامها را در یکجا جمع نموده و شما را امر نموده که با همه اقرار نمائید و بیعت کنید با امامت و خلافت او از من تا او بیان کند
از برای شما مسائل حلال و حرام را و خبر دهد از هر چه از او پرسید که من به من نصیب میکنم و بتبلیغ دبار علی جمیع حلالها و
حرامها و عهودها را بجهت شما بیان نموده ام دیگر از آن بر نخواهم گشت و بتدبیل نخواهم کرد آنها الناس باز تاکید الله تعالی
سخن و تکرار مطلب کن نموده میگویم و شما هم محافظت کنید این وصیت را و وصیت کنید بعد از خود و پیغمبر و بتدبیل
مدهید نماز کنید و زکوة بدهید و امر معروف کنید و نهی از منکر نمائید و سیر معروفی اینست که سخن مرا بشنوید و
برسانید هر که حاضر نیست و امر کنید او را بقول آن و نهی نمائید از مخالفت آن که امر خداست و هیچ امر معروف و نهی از منکر

نمیشود مگر با نام معصوم آنها الناس قران بشناسانند که ائمه بعد از علی اولاد او بند چه فرمودند قران کلمه بامینه
 و عتبه و من هم شما را شناسانیدم که گفتم دو چیز از برای شما گذاشتم که هرگاه ممسک شوید بانها گمراه نشوید کتاب الله
 و عزت من اهل بیت من آنها الناس بترسید از خدا و بترسید از روز قیامت که خدا یاد کرده در قران و گفته انزلنا
 شی عظیم بنا و ایدید مردن و حساب کردن و ترانوی اعمال را و آنکه محاسبه دود ضرورت العالمین و ارفع میشود آنها الناس
 شما پیشتر از ان میباشید که بیک دست بامن مصافحه کنید و خداوند عالم را امر کرده که ان شما افراد دنیا بیکدیگر بیاورید
 از برای علی فراداد ام از امیر المؤمنین بودن او و ذریه او از ائمه چنانچه گفتم پس همه بگویند که پیشوایم و مطیعیم و راضییم
 و تسلیم داریم مرا بچیزها که از جانب پروردگار آمده در باب علی و ذریه علی و باقی بیعت میکنیم بدلهای و زبانها و دستانها و
 جانهای خود و بران میبندیم و ذریه خواهیم شد در قیامت و تغییر و تبدیل نمیدهم و شک نمیکنیم و از عهدی که با تو
 کرده ایم بر نمیگردیم و اطاعت علی و اولادش را میبندیم که از صلب او بر میآیند بعد از حسنین که شما فائزیدم و ظاهر
 ساختم مرتبه ایشان را و فضیلت و قدر و مرتبه ایشان را نزد پروردگار و آنکه ایشانند دوستی جوانان بهشت اما بعد
 بعد از پدر ایشان علی و من هم پدر ایشان باشم پیش از علی بگویند اطاعت کردیم خدا و تو را و علی را و حسن را و حسین را و ائمه
 بعد از ایشان را و عهد کردیم بعهده میشائی که از برای امیر المؤمنین از ما اندل و جان و زبان و دست خود و هر کس که دستش
 رسیده بهتر و هر که دستش نرسیده بزبان افراز نماید و بگوید خدا و تو را گواه میکنم و کنی بالله و بیعت شهادت و مجموع آنچه
 که حاضریم شاهد یکدیگر میباشیم و ملائکه و لشکریهای خدا و بندگان او را شاهد میکنم و خدا از هر شاهدی بزرگتر
 تراست آنها الناس بترسید از خدا و بیعت کنید با علی با بن طریق که گفتم و بگویند آنچه شما را تعلیم نمودم و سلام کنید
 بر علی با مائده مؤمنان و بگویند سمعنا و اطعنا عفرانک ربنا و الیک المصیر آنها الناس فضايل علی بن ابی طالب غیر
 منشا هست در این مقام نمیتوانم همه آنچه را خدا در قران فرموده بجهت شما بیان کنم کس طاعت کند خدا و رسول و علی و
 ائمه از ذریه او از خدا فزونی آید و ما بینا السابقون السابقون اولئک المقربون پس هر که سبقت کرد در بیعت علی و تسلیم
 فائز و دستکار و در جنات النعم خواهد بود آنها الناس بگویند سخی را که خدا را از خود خوشنود کنید فان تکفروا انتم
 و من فی الارض جمیعاً فلن نضر الله شیئاً خداوند بپایان مؤمنان را و هلاک کن کافران را و آنکه لله رب العالمین پس
 همه حاضران ان مشهد عظیم بیک دفعه صداها را بلند نمودند که سمعنا و اطعنا علی امیر الله و رسول الله و بقاؤنا و کسینا
 و آیدینا و بختند و مزاحم یکدیگر میشدند بر روی پیغمبر و امیر المؤمنین بدستانهای خود مصافحه میکردند و اول کسی که
 بر روی پیغمبر دست گذارد خلیفه اقل و ثانی و ثالث بودند و باقی نه نفر سایر مهاجرین و انصار و باقی مردم یثرب
 هر کس بقدر مرتبه خود تا آنکه نماز ظهر و عصر را در وقت عصر کرد و نماز مغرب و عشاء را در وقت عشاء کردند و هم
 چنین بیعت و دست زدند و متصل یکدیگر کردند تا سه روز و هر سه که بیعت میکردند پیغمبر میفرمود الحمد لله الذی
 فضلنا علی جمیع العالمین و این مصافحه از ان روز سنت و عادت شد میان مردم حق آنها بشک حقیقت دارند و خاصیت بسیار
 نر همین صورت را معمول میدادند و این حدیث اگر چه طول داشت اما چون حدیث شریفی بود در اثبات امامت و
 افضلیت ان بزرگوار و از همه نصوص و احادیث اظهر و ابط بود بخوانستیم که این کتاب از ان خالی باشد و ناظران در
 این کتاب را فوایدان هر چه نباشند و این حدیث را علامه حلی در کشف المحجوبه که احمد بن محمد طبرستان شافعی
 علماء محققان در کتاب خود روایت کرده بسند متصل باین عباس بن الحنفی را از محمد بن ابی حمزه در بخاری فرموده که مؤلف ترا

ملازم

حجیت

المستقیم انما یجوز فی طریق که نیز از مشایخ محدثین و مؤرخین است در کتاب دلائل نقل کرده بسند متصل نازد بن ارم و الحمد لله
 العالمین سبیل هر حدیث معراج است و آن بطریق مخالفه در کتاب صاحب نقل شده و اجمال دارد که همه آنها صحیح نباشد و در
 هر معراجی که اتفاق افتاده با نظری نقل شده باشد و ما الکفای یکیم بیک حدیث که مرئوس است از زید بن ثابت و امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
 رسول خدا که فرمود در حجر اسماعیل خوابید و درم ناکاه جبرئیل آمد و مرا حکمی داد و من گفتم خدا تعالی ترا مقرر موده است بخیر
 سوار شو و نزد پروردگار خود برو که ترا طلبیده پس ذاتی از برای من حاضر ساخت که از استر کوهی تروازا الاغ بزرگتر بود هر قدر
 بر می داشت بقدر متدبر بود و وبال از جواهر داشت و از ابراق می گفتند و سوار شدم چون داخل شدیم دیدم مردی ایستاده
 و موی سر او متصل بشانه اوست چون مرادید گفت السلام علیک یا اول یا آخر السلام علیک یا حاشر جبرئیل گفت جواب سلام
 او را بدی گفتم و علیک السلام و رحمه الله و برکاته و چون بوسط ثلاث رسیدم مردی را دیدم که روی او سفید بود و نوای
 بسناری داشت و چون مرادید سلام کرد مثل شخص اول با اشاره جبرئیل جواب سلام او را دادم گفتم یا محمد وصی خود را بگو
 محافظت کن علی بن ابی طالب که مقربیت نزد پروردگار خود سه مرتبه این را گفت و چون به بیت المقدس رسیدم مردی را دیدم
 که بسناری خوش رو و در نهایت تمامت خلقت و حسن بشه چون مرادید گفت السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا اول
 یا آخر ایچنه ان دو نفر گفتند با اشاره جبرئیل جواب گفتم گفت یا محمد محافظت کن وصی خود را که مقربیت نزد پروردگار خود و امین
 بر حوض تو و صاحب شفاعت است از برای امت تو بهشت پس پانین امدم از ابراق و داخل مسجد شدم و مملو بود مسجد از
 ملائکه جبرئیل است مرا گرفت و صفها را شکافت صدای امدیادستی از بالا دراز شد و مرا گفت پیش بایست یا محمد پس
 رفتم و نماز کردم و همه ایشان بمن امدا کردند نگاه نزد بانی بجهه من گذاشتند از مرادید و جبرئیل دست مرا گرفت و مرد را
 با سمان اول دیدم حاجب در میان بسناری دارد و قهر شهاب بسناری دست دارند جبرئیل چون در آکوید گفتند کجاست
 گفت من جبرئیل گفتند کجاست تا تو گفت محمد با منست گفتند طلبید اندازا گفت بلی پس دراز باز نمودند و گفتند مرحبا بک من
 اخ و خلیفه که خوب برادری و خلیفه داری و خودت بنکوستی بخاری و غایم پیغمبرانی پس نزد بانی از با قوت که در آن نشاند
 بودند و انهای بر جد سبز و فیم با سمان دوم جبرئیل در آکوید و همان طرف جواب و سوال شد و دراز باز کردند پس نزد بانی
 از نو گذاشتند که اطراف ان از نور بود جبرئیل گفت ای محمد ارام بگر و هدایت یافته شوی پس فیم با سمان سیم و چهارم و
 پنجم و ششم و هفتم باذن خدا پس صدا و صیحه شدیدی بگو شدم رسیدم از جبرئیل که این گفت این صدای درخت طو
 میباشد که مشتاق تو شده پس حشمتی شدید بمن دست داد و جبرئیل گفت یا محمد برو و نزدیک شو بخدای خود که امر و پا
 گذا ده ام بجای از کرامت تو یا محمد که هرگز نکرده بودم و اگر کرامت تو نبود این فوری که پیش روی من است میسوزانید
 و در حدیث دیگر وارد شده که جبرئیل بر در من نزد درخت بزرگی که مثل انرا ندیده بودم و بر هر شاخه از ان و هر دفی ملکی
 و بر هر ثمره ملکی و مکلل بود از انوار الهی جبرئیل گفت ای درخت سده المنهی است و هیچ پیغمبری غیر از تو از اینجا نکرده
 اما تو بخا و خواهی نمود لزیلک من ایات ربک الکبری پس مطمئن شو تا کرامت خدا از برای تو کامل شود و بخوار و برسی پس
 رفتم ناز بر عرش و دران جاد فرف سبزی بجهه من آوردند که نمیتوانم از او صفت نمود و انرا بلند نمود و بر دجائی که صدای
 ملائکه قطع شد و جمیع مخلوقات از نظر من غایب شدند و نفس من ساکن شد و چنان گمان کردم که همه خلایق مرده اند هیچ
 مخلوقی نزد من نبود پس ساعتی مزاحال خود را گذاشت تا رفیع من بر کشت و اقامه شد از برای من و از توفیق الهی بود که چشمها
 خود را بر هم گذاختم و دیدم پیش چشمم کشیده شد که هیچ چیز را نمیدیدم و نگام میکردم بدل خود بهتر از نگاهي که چشم خود میکردم

چنانکه فرموده نماز اربع البصر و ما طغى القدر و اى من ايات ثبها الكبرى و ان مثل شكاف سورن بسياشكى مبدى دم و نوزدى در
پيش روى من بود که هیچ چیزی طاقت بدن از انداختن پس ندانم از پروردگار در رسيد که يا محمد گفته لبك كذب و سبدي
والله لبك كذب و يا محمد و منزلت خود را از دماشناختي گفته بلى خداوند اجمع ميشناسد اين مقام را که الهباده خال كنج
و مقام و موقف ذرتة نود و كجاست گفته بلى استبد و خداوند من گفته هيچ ميدانم که ملكه ماده اعلان مزاج و خصوصيت رجه
داوند گفته خداوند تو بهتر ميدانم فرمود خصوصيت ايشان در درجات و حسنات بود گفته تو بهتر ميدانم اين خداوند عالم العبق
فرمود بلى از اسباغ وضو يعني ياده بر قدر واجب بكار بردنست روضو ساختن از چيزي که مکرره خواطر باکان ميباشد
بعثت بعد از عالم ماده و کائنات بشري چون بول و غايت خواب و جنابت و حض و امثال آن در و يتر پهاهاي خود مساوت
و تعجيل نماز جمعه است باق و ائمة از ذرتة نوسيم انتظار کشيدن نماز است بعد از نماز ديگر چنانکه بلند سلام کردن بلند
جواب دادن است پنجر اطعام مساکين و فطراست ششم در دلهاى شب نماز و مناجات بر خواستن در حالتى که هر مخلوق
در خواب باشند بعد از آن فرمود امن الرسول بما انزل اليه من ربه تا اخر سورة فرمود اين مخصوص تو و ذرتة تو است
يا محمد عرض کردم لبك سبدي و الهى فرمود سوال ميکنم از تو ان چيزي که خود بهتر از تو ميدانم که اخليفه و جانشين خود کرده
بعد از خود عرض کردم بهترين اهل زمين را يعني برادر و پسر عثم که ناصردين تو ميباشد و غضب کنند در راه تو ميباشد در
وقوع که محرمات تو را حلال کنند و از براي پنجه و غضب کند مثل ششم بلند فرمود راست ميگوئي يا محمد ترا بر کز پدم به پيچري و خيانت
بر سالت امتحان کردم على و اسباغ و شهادت بسوي امت تو و او ائمة نمودم در زمين با تو و بعد از تو و ائمت تو را وليا من
و دوست انكس که اطاعت كنند مرا و كله بالغه ابيست که لازم ساختم او را بر پهر كاروان يا محمد او را نزيح نمودم بغاطه و اوست
وصي تو و وادك تو و وزير تو و وكي است که عورت ترا شود بعد از مردن تو و ياري كنده دين تو و كشته شده برست من سوت
تو که استقبالي بن امه او را ميباشد بعد از آن فرمود كادم او امر بسياري من نمود و امر كرد که انها را پنهان دارم و بر روز ندم يا محمد
خود پس سر از پس شد رفعت و مرا بچير شيل سانبند و او را او د ناسدنه لنته و دوزيران درخت مز ابا داشت بعد از آن برا
داخل بهشت نمود و مسكن خود و مسكر عجلي را ديدم و بچير شيل با من تكلم مبنمود که باز نوري ظاهر شد بر من از جاني مثل
نه سوزن پس نگاه کردم در آن مثل نگاهي که در اول کرده بودم ناگاه خدای من مرا صدا زد که يا محمد گفته لبك كذب و الهى و
سبدي فرمود سبقت رهي غضبي لك و لذتيتك و لذت مقرب و امين و جسيبي من خلقي بقرت و جلال خود قسم که هرگاه
جميع خلايق من بپايند و شكوه نمايند از تو يا انكه دوستان مرا از ذرتة تو دشمن دارند همه مخلوقا را با من حبه بچيرم و پرها
ندارم يا محمد على امير المؤمنين و سيد مسلمين و قائم عترت محمد بن بسوي جنات النعيم است و سبط بن توحسن و حسين و سبدي
جوانان بهشتند و هر دو بظلم كشته خواهند شد تا آخر حديث و در حديث اول فرمود که چون هفتاد حجاب نور را از پيش چشم
برداشتند ناگاه نداي رسيد يا محمد بجهه افتادم و گفته لبك كذب و العرة لبك كذب و فرمود سر خود را بلند كن و انما سوال
نابدهم و شفاعت كن تا ترا قبول كنيم بعد از آن سوال اخليفه در قوم فرمود و چون در جواب عرض کردم که على اخليفه كنم
فرمود بقرت و جلال و عظمت خود و مجد و قدرت خودم که قبول نميكنم ايمان بخود و توحيد خود و نبوت ترا مگر بولايت
و دوستي و ميخواهي اودا به يدي در ملكوت آسمان عرض کردم او در زمين است و من در بالا اي آسمان چگونه اودا تو انم ديد
فرمود سر خود را بالا كن چون بالا کردم ديدم با ملائكة مقربين در پير عرش الهى است پرخندند و خوشحال شدند و عرض
کردم که امر و چشم من روشن شد باز فرمود يا محمد عرض کردم لبك كذب فرمود عهدي ميكنم با تو در خصوص على دشمن عرض

بر خلق ختم

و حروف

همه عهد است خداوند از فرمود علم هدایت و امام بنکان و فائز بدان و امام مطهران و کلام نقوی است که بر هر کاروان را بران و
 داشته ام و علم و هنر خود را بدو داده ام هر که او را دوست دارد و دوست داشته و هر که او را دشمن دارد و دشمن داشته و امثال
 و بلاهی بسیار با او خواهد رسید و مردم نیز بهایت و امثال آن می رسد و بعد از آن بهشت و جهنم را دیدم و چون دیدم در آتش و
 می اندازند از جبریل پرسیدم که اینها کجاست گفت مرجه و قدره و بنو امیه و دشمنان و دشمنان تو که ایشان را هم می رسد و
 اسلام نیست جبریل گفت از خدای خود راضی شدی گفت خدای را که ابراهیم و اخیل کرده و موسی و سلیمان را
 ملکی عظیم داد و مرا حبیب خود نمود و در علی کرامت عظیمی من فرمود ای جبریل انکه در اول ثنیه بر من سلام کرد که بود گفت
 بر اوست موسی بن عمران بود و بتو گفت اول یعنی اول کسیکه در روز قیامت محشور شود و آخر پیغمبران که در دنیا سبوت کرد و دعا
 گفت ترا چون که تو باید باشی در وقت حشر یک از امت خود و انکه در وسط ثنیه بر تو سلام کرد عیسی بن مریم بود و انکه در نزد
 بیت المقدس دیدی بدست دع بود و ان ها که نماز کردند پیغمبران و ملائکه کرام بودند و چون مراجعت فرمود بر من و صبح شد
 فرستاد از عقب من بن مالک و چون آمد فرمود برو و علی را بیا و چون آنحضرت آمد گفت بشارت دهم ترا یا علی که بر اوست از امت
 موسی و عیسی و پدیرت دهم سفارش تو این کردند پس کریمه کرد آن حضرت و گفت خدای را که مرا فراموش نکرد باز فرمود
 بشارت دهم ترا که ملائکه شاد و عاکنند تمام آسمان و اند بر لب جهنم و توشعاعت امت پیغمبر خود را تمام و دشمنان تو و دشمنان تو
 از اسلام بهر وند و ندانند ایشان را دیدم در جهنم بر روی می انداختند چنانچه هر حدیث را یافت و ان نیز پسند های معتبر متقدم
 نقل شده و اغلب آنها منتفی شود با بود و ما یکی از ان ها اگر نماندیم مروت است ان مالک بن خمر و واسی که در جهنم که ابو ذر را
 اخراج نمودند بر بده علی بر ابطالب و مقدار دو تخم و حدیثه و عبد الله بن مسعود و شهابت و در منند ابو ذر گفت حدیثی نقل
 کنیم از پیغمبر و عاکنیم از برای او و تصدیق کنیم او را بنوحید علی فرمود شما سیدانید که حال وقت سخن گفتن من نیست گفتند
 راست میگویند تجدید گفتند تو نقل کن گفت شما هر سیدانید که من همیشه از مشکلات می پرسیدم و از اسرار تحقیق می کردم و
 خبر میداد رسول خدا از انها و از چیزهای بکن می پرسیدم گفتند این مسعود خبر دهد ما را گفت شما سیدانید که من غیر تو را
 دیگر چیزی یاد نکردم شما سیدانید صاحب حدیث گفتند راست میگویند ان مقدار تو خبر ده بما مقدار گفت من نیز صاحب فتن بودم
 و از فتنها شکه حادث میشد می پرسیدم و مرا خبر میدادند و از خبر انها اطلاعی نیست شما سیدانید صاحب حدیث گفتند راست میگویند
 ای تمام تو حدیثی نقل کن گفت من مروی هستم که حافظه و بسیار فراموش میکنم مگر انکه کسی یاد من آورد نامند که شوم ابو ذر
 گفت من حدیثی از برای شما نقل کنم که همه شنیدید باشید که پیغمبر فرمود یا شهادت نمید هید بحدیث خدا و رسالت محمد
 و آمدن قیامت و انکته شدن مرد ها از قبر و حقیقت بهشت و دوزخ همه گفتند بلی یا رسول الله شهادت میدهم فرمود من
 هم باشم که او هم بر انها ابو ذر گفت یا شهادت نمید هید که پیغمبر فرمود بدترین اولین و آخرین دوازده نفر میباشد شش نفر از
 اولین میباشد فاطمه زهرا و امیرالمومنین و فاطمه و علی و حمزه و جعفر و ابی طالب و امیرالمومنین و فاطمه و علی و حمزه و جعفر و ابی طالب و امیرالمومنین
 خروج او در آخر نیست و شش نفر از آخرین کوه ساله که نقل باشد عیسی عثمان و فرعون که معاویه است و همام بن امت
 زباین است که معاویه انحر ازاده را بر ادبی قبول نمود و نکذیب حکم رسول کرد که الولد للفراش و للعاهر الحجر و قارون این است
 که سعد بن ابی وقاص و سامری بن امت که ابو موسی اشعریست بجهنم انکه هم چنانکه سامری قوم موسی را گفت لا مساس
 یعنی لا قتال ابو موسی نیز نفی قتال و قتال جهاد با امیرالمومنین را که پیغمبر فرمود و کند و این که عمر بن العاص باشد یا این شما
 دارید که از پیغمبر شنیده اید گفتند بلی گفت من هم شاهد بعد از ان گفت یا شهادت ندارید که پیغمبر فرمود که امت من و ائمه

میشوند و زنیامت بر لب حوض کوثر نزد من و بیخ علم دارند علم اقل علم کمال است و همین که وانگشت بر خیزم و دست او را میگیرم و
روی او سیاه میشود و پاهای او خشک میشود و نفس او تنگ میشود و کسانی که در زیر علم او و تابع او باشند نیز مثل او میشوند
میپریم از ایشان که ثقلین را که مکرر سفارش ایشان را بشما کردم تا دم مرگ چه کردید میگویند در جواب من که ثقل اکبر را که فرستادیم
نگذیب نمودیم و او را پاره پاره کردیم و ثقل اصغر را ظلم کردیم و پامال نمودیم یعنی اصل بدت ترا و حق ایشان را غصب کردیم و در آن
هنگام گویم بایشان که بروید بطرف دست چپ شما باشد صاحب شمال پس میروند نشسته و لب نخورده و صورت ایشان سیاه و
ایشان تباه و فطر اب با ایشان نخواهد رسید بعد از آن علم فرعون که معاویه باشد میثابت و آنها بدشتر مردم باشند از جمله
مباشند بهر چون یعنی مبطون عرض کردم بهر چون گشتند فرمود آنها که دین خود را دست برداشتند از برای جمع اوری
دینا و غصب کردند از برای دنیا و راخی شدند بمال دنیا بلی بسیاری از صحابه پیغمبر چون ابوهریره و غیره دین خود را بدینا و خسته
معاویه ایشان را بقلیل از مال فانی دنیا فریخته نمود و ایشان احادیث در لعن و ذم و طعن امیر المؤمنین جعل نموده و بسیار
از اصحاب و لشکر امیر المؤمنین را بمال دنیا فریخته نموده از انجذاب برگردانید الفقه فرمود بر من و بر دست فرعون را میگیرم
و روی و نیز سیاه و پاهای او خشک و نفس او تنگ میگردد با اتباع و اشیاع او از آن بد بختان میپریم که با ثقلین چکر دیدند
گویند که اگر را ننگ نب نموده و پاره کردیم و اصغر را کشتیم میگویم شما نیز مثل انطا بعه بروید پس باروی سیاه و لب تشنه و
تباه ایشان را دور گردانند و یک قطر از آن آب بخشد بعد از آن علم همامان امت من بیاید و چون دست او را بگیرم روی او
شود و پای او خشک شود و نفس او تنگ شود با اتباع و اشیاع ایشان پس گویم با ثقلین چکر دید که گویند ننگ نب نمودیم اگر از آنجا
نمودیم اصغر را یاری نکردیم و مردم را منع کردیم از یاری کردن با او گویم شما نیز مثل رفقای خود بروید پس بروند باروی سیاه
تشنه و فطر اب از آب کوثر بخشد بعد از آن رایت عبد الله بن مسعود یعنی ابو موسی اشعری بیدار و امام پنجاه هزار کس باشند از امت
من و چون دست او را بگیرم روی او سیاه شود و پاهای او خشک شود و نفس او تنگ گردد با اتباع او پس گویم چکر دید و
خلیفه من گویند نسبت رایت همامان و همان طرف ایشان را دور کنیم بال تشنه و روی سیاه و بعد از آن وارد شود
صدح و آن عمر بن عاص را بر است بر دست او بگیرم سیاه شود روی او و پاهای او خشک شود و با اضطراب در آید دل
و جگر و احشای او و با جمیع متابعاتش گویم چگونه خلیفه من شدید در ثقلین بعد از من گویند اکبر انکذب نمودیم و معصیت
و اصغر را کشتیم پس همان نسبت ایشان را بر گردان از سراب بال تشنه و روی سیاه و فطر اب از آن آب بخشد بعد از آن و او
شود بر من علم و رایت امیر المؤمنین و فائد القم الحجلین و پیشوا ای متقین پس بر خیزم و بگیرم دست او را پس روی او سفید و
شود باروی صحابش و بگویم چه مسم خلیفه من شدید در ثقلین بعد از من گویند متابعت نمودیم اکبر را و قصد تو کردیم
و امداد نمودیم اصغر را و یاری کردیم و جهاد کردیم و کشتیم و کشته شدیم از برای او پس گویم بخورید از این آب که گوارا باشد از
برای شما تا سیراب شوید پس شری خوردند که هرگز تشنگی با ایشان رخ نغاید و روی امام ایشان چون آفتاب تابان و روی
اصحابش چون ماه شب چهارده یا مثل ستارها در آسمان باشد پس ابو ذر گفت یا شاهد نیستید نشنیدید از پیغمبر این حدیث
همه گفتند بلی گفت من هم از جمله شاهدانم و هر یک از رواه چون این حدیث را بجهه دیگری نقل نمودند گفتند که شما بر کلاه
باشید نزد خدا که فلا نکس این حدیث را نقل نمود تا ابو ذر که از پیغمبر نقل کرد و شاهد گرفت و او از جرئیل از جانب خدا حدیث کرد
فاضل مجلسی در بحار ذکر فرموده که این تفسیر عجیب ایشان و آنکه بلفظ نعل و فرعون و همان بنیاد و معاویه ظاهر اینست که این حدیث
باشد بعله نقیه و الا اینکه در احادیث بسیار هم مضمون وارد شده و متفقند انها بر تفسیر عجیب با بوی فرعون بهر معنای

رایت

ثقلین

پانزدهم از احادیث سابقه معلوم شد فی الجمله که خبر انبیاست ظهور بزرگوار و مثل خبر نبوت پیغمبر آخر الزمان آود هیچ کس
 شما و نه مذکور است از ملوک و کهنه و پیغمبران و رهبانان و علما و بود و جستان حتی شیطان از غماهی بشارت این خبر صادق و بدو
 فتنه خبر دادن شکلی و نفیس بن ساعده ابادی و تبع پادشاه حبر که هزار سال قبل از بعثت خبر داد و سبع بن ذوی بن و عبد المطلب و
 و ابوالمخاض بن اسعد و هر یک که مفصل در کتاب بعثت اخبار نمود مشهور و در کتب مبسوطه مذکور است و لیکن هر حدیثی از آنها انکار
 کنیم بتمنا و تبرکات از جناب امیر المؤمنین و از حدیث رسول خدا مذکور است که روزی نشسته بودیم ناگاه مردی بلند
 بالا مثل تخیل خرمائی بهمان غریب داخل شد پیش خود گفتیم این از اولاد ام نیست پس آن مرد پیش آمد و سلام کرد بر پیغمبر و جناب
 بر سپید کرد کسبی گفت من همام بن هم بن لافیس بن ابلیس میباشم پیغمبر فرمود ما بین تو و ابلیس دو پشت میباشد گفت بل فرمود
 سال داری گفت و حق که فایبل فایبل را گشت پس بودم در میان کسرها که کلام مرا میفهمیدم و درین زمانها میگوشتم و امر بقطع رحم
 منمورد حضرت فرمود بدین طریقه و سیرت از خود نقل میکنی اگر بر آن حال مانده باشی عرض کرد که خدا نکند بر آن مانده باشم یا رسول
 الله توبه کرده ام و ایمان آورده ام فرمود بر دست کی توبه کردی گفت بر دست نوح پیغمبر ایمان آورده ام و اگر میدیدی او را بعد از نوح
 گردن بر قوم خود که میگفت حال پیمانم پیمانم میبخش که از جاهلان باشم و بعد از نوح با خود پیغمبر مصاحبت نمودم و با نماز او
 نماز میکردم و صحبت که نازل شد بر حدیث در پس من تعلیم نمود و با او بودم تا قوم عاد بباد هلاک شدند و خدا او را و مراتجات
 و بعد از آن با صالح رفاقت کردم و با او بودم تا قوم او بر نزل هلاک شدند و خدا او را و مراتجات و بعد از آن بهر آن ابراهیم را
 ملاقات نمودم و مصاحبت با او کردم و از حقش که بر او نازل شد بود تعلیم میکردم و نماز میکردم بنماز او و چون قوم او را در انش
 انداختند و انش را خدا بر او برد و سلام کرد پس او را و بودم تا وفات یافت و مصاحبت نمودم تا فرزندان او اسحق و اسمعیل و یعقوب
 و با برادرت یوسف در چاه بودم و انیس و بودم تا آنکه خدا او را نجات داد و والی مصر شد و پدر و برادرش نزد وی آمدند
 بر ادیت موسی را دیدم و تعلیم داد مرا از توره که بر او نازل شده بود و بعد از وفاتش با وصی او و شعی صحبت داشتم تا وفات یافت
 و از هر پیغمبری تا پیغمبر بکر میبودم تا آنکه نوبت داد و رسید و حکمت نمودم او را بر قتل جالوت و از نبوی که خدا بر او نازل کرده بود
 یاد گرفتم و با سلیمان صحبت داشتم و با وصی او و صفت بن برضیا و هر پیغمبری که ملاقات می نمودم مرا بشارت میداد و بطریق توفیق و التماس
 میکرد که سلام او را بنویسم تا منم علی الخصوص عیسی که او بیشتر سلام میفرستاد و وقتی نبود که از ذکر تو یا رسول الله غافل باشد رسول
 خدا فرمود بر جمیع پیغمبران سلام من با علی الخصوص بر برادر من عیسی و صفت برکات خدا بر تو با دای همام که حفظ وصیت نمودی
 و اداء امانت کردی حاجتی از من بخواه عرض کرد که حاجت من اینست که امت خود را وصیت کنی و ناگفته نماند که بعد از تو حاجت
 وصی تو نکند که اگر استهای گذشته هلاک نشدند مگر بغلت مخالفان و صبیای پیغمبر خود فرمود ای همام وصی را میشناسی
 گفت بل اگر بپذیرم میشناسم بصفت اسم او که در کتابها آمده ام فرمود پسین داخل حاضران مست پس نگاه کرد طرف راست و چپ
 و گفت نیست یا رسول الله در این مجلس انصاف بر سید وصی دم که بود گفت شیت گفت وصی شیت که بود گفت انوش و وصی
 انوش فنان و وصی فنان مهلا شیل و وصی او برو و وصی او در پس وصی او متوشلخ و وصی او ملک و وصی او زهه و پیغمبر شایسته
 و عمر و پیشوای و صواب و افزون تر نوح بود و هم چنین اوصیا و داشت در پشت شمره لانا رخ پدر ابراهیم چون بر سید وصی
 نارخ که بود عرض کرد که او وصی نداشت پس ابراهیم پیغمبر انوار العزم بود و صاحب دین و شریعی تازه فرمود راست گفتی
 بعد از آن از ابراهیم با سمعیل گفت تا بقیدان سید از وصی پدر رسید گفت و وصی نداشت تا آنکه از پشت اسحق یعقوب آمد
 که پیغمبر بود فرمود راست گفتی اینها سبقت گرفتند بر اوصیا و وصی یعقوب کست گفت یوسف و هم چنین گفت تا موسی رسید

تا آنکه
 با عیسی مصاحبت
 نمود و از هر
 پیغمبران سلام میفرستاد
 ح

